

مؤلفه‌های اساسی محیط امنیتی ایران و سوریه

رضا سیمبر* - روح الله قاسمیان**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱/۱۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۱۳)

چکیده

آنچه که در نوشته‌ی حاضر به طور مفصل مورد بحث قرار گرفته، بررسی چرایی و دلایل تبدیل شدن سوریه به یک مسئله‌ی مهم امنیتی برای ایران است. با توجه به روابط تاریخی بین ایران و سوریه، ظهور بحران در این کشور، ایران را به تکاپویی سخت و سنگین برای مقابله با قدرت غرب واداشته است چرا که کوتاهی در این امر بهایی گزاف را برای جمهوری اسلامی ایران به همراه خواهد داشت. مقاله‌ی حاضر چهار دلیل مهم را که به عنوان دلایل اهمیت امنیتی سوریه برای ایران محسوب می‌شوند، مورد بحث و بررسی قرار داده است. سوریه به عنوان سد نفوذ سیاست‌های ضد ایرانی آمریکا در خاورمیانه، هم‌مرز بودن با حزب‌الله و اسرائیل، و همچنین به عنوان محلی برای اتخاذ استراتژی دفاع - تهاجم ایدئولوژیک، و قرار گرفتن در محل تلاقی و اتصال دو ایدئولوژی ایران اسلامی و ناسیونالیسم عربی می‌توانند عوامل اصلی شکل‌دهی به محیط امنیتی ایران و سوریه باشند. سوریه به عنوان متحد ایران برای جلوگیری از دستبرد کامل منطقه توسط غرب، می‌تواند به عنوان یک عامل کلیدی و با توجه به چهار مؤلفه‌ی ذکر شده، حمایت همه‌جانبه‌ی ایران از سوریه را در خلال بحران سوریه توجیه و بازتعریف کند.

واژگان کلیدی: امنیت ملی، استراتژی دفاع - تهاجم، لیبرال دموکراسی، ناسیونالیسم عربی، مکتب کینهاگ.

مقدمه

بحران سوریه، مسائل بسیار جدی را برای کشورهای منطقه به وجود آورده است به طوری که با توجه به ارتباطات اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی این کشورها با کشورهای غربی و همچنین ادعای این کشورها مبنی بر داشتن منافع ملی در این منطقه، پای ابرقدرت‌های بزرگ اقتصادی و نظامی نیز به بحران سوریه باز شده است. به گونه‌ای که در حال حاضر، بحران سوریه موجب باز شدن شکاف عمیق بین ابرقدرت‌ها به خصوص بین آمریکا و روسیه شده است که به روشنی یادآور جنگ سرد بین شرق و غرب در قرن گذشته است. جنگ داخلی سوریه با مداخله کشورهای فرامنطقه‌ای تبدیل به یک جنگ نیابتی تمام عیار شده است، به گونه‌ای که حل این بحران بدون حل اختلافات بین کشورهای بزرگ اساساً غیر قابل تصور به نظر می‌رسد. روسیه، آمریکا و سازمان ملل متحد مهم‌ترین بازیگران فرامنطقه‌ای در سوریه هستند که هر کدام راه‌حل‌های جداگانه‌ای را برای حل این بحران در نظر دارند که به منافع خود این کشورها مرتبط است. با وجود اختلافات عمیق و ریشه‌دار بین روسیه و آمریکا نه تنها چشم‌اندازی برای صلح در سوریه وجود ندارد بلکه اساساً باعث شدت یافتن جنگ داخلی سوریه و بروز بحران‌های عمیق حقوق بشری در این کشور شده است.

ایران یکی از بازیگران منطقه‌ای دخیل در بحران سوریه است که با توجه به داشتن روابط دیرینه‌ی تاریخی با دولت سوریه و همچنین اهمیت راهبردی سوریه برای ایران، به صورت مستقیم از این بحران عمیقاً متأثر است به گونه‌ای که مسأله‌ی امنیت ملی ایران در وضعیت کنونی بیش از پیش اهمیت خود را آشکار کرده است. ایران برای حفظ امنیت ملی خود در قبال تهدیدهای به وجود آمده، رویکرد حمایت همه‌جانبه‌ی خود را از دولت بشار اسد به اجرا گذاشته و اتحادی را با کشورهای روسیه و چین برای جلوگیری از سلطه غرب بر این منطقه اتخاذ کرده و سیاست خارجی خود را در این راستا تنظیم کرده است. مسأله‌ی امنیت ملی برای ایران به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای در پیوند با مسأله‌ی امنیت منطقه‌ای در خاورمیانه، می‌تواند نقش ایران را به عنوان یک کشور تأثیرگذار در حل بحران سوریه در مقیاس جهانی به معرض نمایش بگذارد. آنچه که در این تحقیق مورد بررسی قرار می‌گیرد این است که اساساً چرا سوریه برای جمهوری اسلامی ایران یک محیط امنیتی محسوب می‌شود؟ و اساساً چه مسائلی در ارتباط با کشور سوریه، مؤلفه‌های محیط امنیتی ایران و سوریه به شمار می‌آیند؟ بر همین اساس، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که پیشینه‌ی تاریخی موجود بین دو کشور ایران و

سوریه، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران برای این دو کشور یک ساختار امنیتی در قالب دو کشور دوست ایجاد کرده است که چشم‌پوشی از آن برای ایران ممکن نیست. همین امر می‌تواند ایران را در حال حاضر به یک بازیگر مهم در سطح بین‌المللی تبدیل کند و همچنین دغدغه‌های امنیتی بین دو کشور ماهیت نظامی و غیر نظامی داشته و بر اساس مشترکات تاریخی ایجاد شده ساختار بندی شده است. با توجه به مسائل مطرح شده در بالا، نظریات موجود در «مکتب کپنهاگ» و به طور اخص نظریه‌ی «باری بوزان» و «اول ویور» می‌تواند سطح تحلیل مناسبی را در بررسی مسائل امنیتی بین ایران و سوریه فراهم آورد.

چارچوب نظری: رویکرد مکتب کپنهاگ؛ نظریه‌ی امنیت منطقه‌ای باری بوزان^۱

مکتب کپنهاگ اصطلاحی است که «بیل مک سوئینی»^۲ بر آثار و دیدگاه‌های باری بوزان، الی ویور^۳ و دوویلد و دیگران به کار برده است. این مکتب با توجه به اینکه کاملاً بر مطالعات امنیتی استوار گشته، جزء اولین رهیافت‌هایی است که در راستای پایه‌گذاری جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی محسوب می‌شود. به عبارتی مکتب مذکور مطالعات امنیتی را که از ویژگی دوران بعد از جنگ سرد است، از حوزه‌ی مطالعات راهبردی دوران جنگ سرد تفکیک کرده و آن را ذیل روابط بین‌الملل و مطالعات راهبردی را ذیل مطالعات امنیتی قرار داده است. این تلاش بوزان و همکارانش توجه آنان را به خارج نمودن مسائل امنیتی از دایره‌ی تنگ نظامی نشان می‌دهد (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۴۳). از دیگر مباحث شناخت‌شناسی مکتب کپنهاگ در تحلیل امنیت بین‌المللی، نگاه تفسیری و تاریخی آن است. به عبارتی نقش باورهای تاریخی ایرانیان، عرب‌ها، ترک‌ها و یونانی‌ها از منظر بوزان خود یکی از مهمترین بخش‌های خصومت و دشواری فعلی را معلول گذشته می‌کند (نصری، ۱۳۸۴: ۵۶۸).

باری بوزان در خصوص امنیت معتقد است که بایستی امنیت را برابر با رهایی از تهدید تعریف نمود و از نظر وی امنیت در نبودمسأله‌ی دیگری به نام تهدید درک می‌شود. این تعریف باری بوزان به تعریف امنیت در دوران جنگ سرد که مضیق و تک‌بعدی و مورگنتیایی بود نزدیک است، ولی خود بوزان امنیت را پس از جنگ سرد، دیگر در نبود تهدید سنتی تعریف نمی‌کند، او می‌گوید: «امنیت را باید چند بعدی نگریست که ابعادی مانند مهاجرت،

1. Barry Buzan
2. Bill Mc Sweeney
3. Ole Waver

سازمان‌های جنایی فراملی و فروملی، محیط‌زیست و رفاه اقتصادی را شامل می‌شود». از نظر بوزان، دولت دیگر تنها مرجع امنیت محسوب نمی‌شود، افراد، گروه‌های فراملی، سازمان‌های غیردولتی فراملی و فروملی، رسانه‌ها و تروریسم همگی در وجوه امنیت مرجع هستند (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۴۸). به استناد نظر باری بوزان، تحلیل امنیت در سه سطح جهانی، منطقه‌ای و داخلی صورت می‌گیرد. در سطح جهانی بیشتر به تحلیل عملکرد و سیاست‌های قدرت‌های بزرگ توجه می‌شود، در سطح منطقه‌ای حیطه‌ی قلمرو و تحلیل محدود شده و روندها و قدرت‌های منطقه‌ای را هم در بر می‌گیرد، سرانجام سطح داخلی است که در آن شرایط، سیاست‌ها و عملکرد داخلی و تأثیر آن بر امنیت در نظر است. مکتب کپنهاگ ضمن توجه به هر سه سطح تحلیل معتقد است که منطقه‌گرایی در قیاس با دوران جنگ سرد تقویت شده و علاوه بر آن اهمیت مجموعه‌های امنیتی نیز افزایش یافته است و بر همین اساس به سطح منطقه‌ای توجه بیشتری دارد، چراکه معتقد است هر منطقه‌ای مقتضیات امنیتی ویژه‌ای داشته و طبعاً تحلیل‌های امنیتی آن به شکل متفاوتی از سایر مناطق صورت می‌گیرد (همان، ۴۴۹).

تز اصلی بوزان و همکارش ویور، نظریه‌ی امنیت منطقه‌ای است و بر این فرض استوار است که پایان جنگ سرد آغاز ناامنی‌های بسیار گسترده‌ای شده که ریشه در محدودیت‌های مکاتب رئالیستی و ابعاد امنیت دارد، بدین ترتیب که مکتب واقع‌گرا با تلقی دولت به عنوان یگانه موضوع امنیت و نیز مکتب جهان‌گرا با تلقی نظام بین‌المللی به عنوان یگانه عامل امنیت، از کانون تکوین حرکت‌های اصلی منطقه غفلت کرده‌اند. بنابراین لازم است برای ارائه فهم مناسب از سرشت و سرنوشت امنیت به ساختار منطقه و ویژگی‌های کشورهای منطقه‌ای خاص قرار دارند و از معضلات امنیتی مشابهی برخوردارند، توجه کرد. او برای دستیابی به تحلیلی واقعی از امنیت منطقه‌ای به روابط مبتنی بر قدرت، الگوی دوستی و دشمنی با دولت‌ها را افزود و تئوری مجموعه‌های امنیتی را مطرح کرد. در این نظریه، دولت‌ها مهمترین واحد تحلیل به شمار می‌آیند و بر بخش‌های نظامی و سیاسی به مثابه حوزه‌ی اصلی روابط امنیتی تأکید می‌شود. سیستم‌های منطقه‌ای و چارچوب برخورد با آن‌ها از نظر امنیتی مورد توجه قرار می‌گیرد و استقلال نسبی روابط امنیتی منطقه‌ای مشخص می‌شود (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۱۸). از نظر این مکتب امنیت منطقه‌ای یک نظام امنیتی است که کشورهای واقع در آن اولاً دغدغه امنیتی مشابهی دارند، ثانیاً از نظر تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی دارای خاطرات یا سرنوشت نسبتاً مشترکی می‌باشند و واحدهای تشکیل دهنده آن بر حسب نگرانی‌ها و درک و برداشت یکسان

از تهدیدات، به منظور ایجاد و حفظ خود تن به قواعد و ساز و کارهای مشخص می‌دهند (نصری، ۱۳۸۴: ۵۷۰).

در سال ۱۹۹۸ بوزان، ویور و وایلد در کتاب «امنیت: چارچوبی جدید برای تحلیل» ۵ مؤلفه‌ی نظامی، سیاسی، اقتصادی، زیست محیطی و اجتماعی مورد بررسی قرار دادند تا قابلیت تبیین تحولات امنیتی افزایش پیدا کند. با توجه به نکات یاد شده می‌توان ۵ ملاک را به عنوان موجودیت یک مجموعه امنیتی مطرح نمود:

* وابستگی متقابل امنیتی

* الگوی دوستی و یا دشمنی

* مجاورت

* وجود حداقل دو بازیگر مؤثر

* استقلال نسبی (داداندیش و کوزه‌گر کالجی، ۱۳۸۹: ۷۹).

۱- سیاست‌های منطقه‌ای ایران

خاورمیانه مکانی است که با وجود تأثیرپذیری شدید از سطح متغیر امنیت جهانی، هم در دوره‌ی جنگ سرد و هم پس از آن طی چند دهه‌ی گذشته همواره از یک سطح امنیتی مستقل برخوردار بوده است. کشورها در چنین نظام امنیتی در یک شبکه‌ی وابستگی متقابل جهانی قرار می‌گیرند، اما از آن جایی که تهدیدهای سیاسی و نظامی دارای منشأ نزدیک، تأثیر بیشتری در مقایسه با تهدیدهای دوردست‌تر دارند، از این رو حس ناامنی اغلب با نزدیکی و مجاورت همراه است. مجموعه‌ی امنیتی خاورمیانه نمونه بارزی از یک سازه‌ی کشمکش‌زاست، افزون بر اینکه به طور عجیبی گسترده و پیچیده است و برخی ویژگی‌های فرهنگی متضاد دارد (بوزان، ۱۳۸۱: ۶۳۹).

نخستین کانون شکل‌گیری یک زیرمجموعه‌ی تعیین‌کننده‌ی امنیتی در حوزه‌ی شامات بین اسرائیل و همسایگان عرب آن شکل گرفت. این کشمکش درونی بین فلسطینی‌ها و اسرائیل بود که منشأ یک خصومت گسترده‌تر و مستمرتر بین اسرائیل و پیرامون آن و جهان عرب به طور کلی گردید. همین نکته‌ها در حد کمتری در قالب کشمکش جهان اسلام با اسرائیل به ویژه پس از نقش یافتن ایران در سال ۱۹۷۹ بروز یافت. کشمکش عربی-فلسطینی با اسرائیل سرشت ناسونالیسم عرب را فراملی کرد و آن را تقویت نمود و به این ترتیب، انسجام لازم برای مطرح

شدن خاورمیانه به عنوان یک مجموعه امنیتی مستقل را فراهم ساخت. در نتیجه نمادهای مشترک عربیت و تا حد کمتری گرایش به اسلامیت و همچنین تأکید آنان بر کشمکش با اسرائیل، پویای امنیت خاورمیانه را در گستره‌ای وسیع انسجام بخشیده است (همان، ۶۳۹). روابط متقابل ایران و همسایگانش از سال ۱۹۷۹ تاکنون را باید پُرتنش، دست‌خوش نوسانات پرشدت و با اهمیت استراتژیک برای کشورهای برون‌منطقه‌ای معرفی کرد. محدوده‌ی جغرافیایی تأثیر و نفوذ سیاست خاورمیانه‌ای ایران تا مناطق پیرامونی و دور دست در نظام بین‌المللی امتداد می‌یابد. چهار مسأله‌ی مورد اختلاف خاورمیانه با اهمیت نسبی بیشتر برای جمهوری اسلامی ایران به ترتیب عبارتند:

* از آینده‌ی برنامه‌ی هسته‌ای ایران؛

* حضور نیروهای بیگانه در خلیج فارس، افغانستان، عراق و ماهیت دولت بغداد؛

* تهدید علیه تروریسم بین‌المللی و اختلاف فلسطین و اسرائیل.

هر یک از این مسائل چهارگانه یک نظام فرعی را متشکل از بازیگران و یا کنشگران منطقه‌ای و برون‌منطقه‌ای، دولتی و غیر دولتی تشکیل داده است. در واقع کنشگران دولتی منطقه‌ای شامل کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه، کنشگران غیر دولتی منطقه‌ای شامل: القاعده، منافقین در عراق، بعثی‌ها، پ.ک.ک. در ترکیه، حماس، جهاد اسلامی و حزب‌الله. و کنشگران دولتی فرامنطقه‌ای شامل: آمریکا، روسیه، چین، اتحادیه‌ی اروپا و ... و کنشگران غیر دولتی فرامنطقه‌ای که شامل گروه‌های تروریستی بین‌المللی می‌باشند، سطوح متفاوتی هستند که سیاست خارجی ایران را تعیین می‌کنند (لطفیان، ۱۳۸۷: ۱۹۹). در این رابطه طراحی و ایجاد یک الگوی امنیتی برای منطقه‌ی خاورمیانه باید علاوه بر در نظر گرفتن ساختار بومی منطقه که شامل همکاری چندجانبه و منطقه‌ای میان کشورهای خاورمیانه است، بر ایفای نقش مؤثر قدرت‌های منطقه و تعامل سازنده‌ی آن‌ها با یکدیگر در تأمین امنیت تأکید کند.

بر اساس نظر باری بوزان تغییر و تحولات ساختاری در مجموعه‌ی امنیت منطقه‌ای شامل

چهار نوع تحول است:

حفظ وضع موجود؛ بدین معنی که ساختارهای اساسی امنیت بومی مانند توزیع قدرت و الگوی دشمنی به صورت بنیادین تغییر نکند و این امر به معنی نپذیرفتن هیچ‌گونه تغییری در منطقه نیست بلکه بدین معنی است که تغییراتی بدون تحت‌الشعاع قرار دادن جدی ساختار امنیت به وقوع پیوسته است.

دگرگونی داخلی؛ زمانی رخ می‌دهد که ساختارهای اساسی در درون مرزهای یک مجموعه تغییر یابد که می‌تواند در نتیجه‌ی همگرایی سیاسی منطقه‌ای، تغییرات قطعی در نحوه‌ی توزیع قدرت و یا شکل‌گیری جایگزین‌های عمده در الگوهای دوستی و دشمنی پدید آید.

دگرگونی خارجی؛ این مفهوم بدین معنی است که ساختارهای اصلی یک مجموعه منطقه‌ای از طریق انبساط و یا انقباض در بیرون از مرزهای خود دچار تغییر شوند. در این مفهوم از یک‌طرف افزایش یا کاهش قدرت دولت‌های اصلی، تأثیر بنیادین بر نحوه‌ی توزیع قدرت و نیز الگوهای دوستی و دشمنی بر جای می‌گذارد و از طرف دیگر به وارد شدن یک کشور و یا یک قدرت به داخل مجموعه‌ی امنیتی اشاره می‌کند. همچنین مداخله‌ی یک قدرت بزرگ جهانی در مجموعه از طریق مقایسه‌هایی که پویش داخلی مجموعه را بر هم نزنند، در نهایت قدرت بزرگ را در مجموعه جای می‌دهد.

تحت‌الشعاع قرار دادن مجموعه؛ این است که یک یا چند قدرت بزرگ خارجی مستقیماً وارد مجموعه‌ی منطقه‌ای شده و دینامیک امنیت بومی را سرکوب نمایند و پویش‌های داخلی مجموعه را بر هم نریزد مانند ورود نظامی آمریکا به منطقه خلیج فارس (داداندیش و کوزه‌گر کالجی، ۱۳۸۹: ۸۳).

به این ترتیب سیاست ایران در خاورمیانه در راستای این امر خواهد بود که بتواند از فروپاشی مجموعه امنیتی موجود که باعث دگرگونی ساختاری به ضرر خود است، جلوگیری کند و یا اینکه بتواند ساختار امنیتی مجموعه را به نفع خود تغییر دهد. در این میان تغییرات ساختاری در مجموعه امنیتی می‌تواند برای امنیت ملی ایران اهمیت به‌سزایی داشته باشد و راستای سیاست خارجی ایران را دچار تغییرات اساسی نماید.

نتایج حاصل از این موارد در تفکر بوزان، این است که تهدیدات اصلی در امنیت ایران در خاورمیانه مستقیم یا غیر مستقیم ناشی از وضعیت جدیدی است که آمریکا در این منطقه ایجاد کرده و آن‌را تا حدودی پیش برده است. تا زمانی که خاورمیانه از بستر بومی خود جدا شده و آماج حضور آمریکا و قدرت‌های دیگر بازیگران فرامنطقه‌ای با موتور محرکه‌ی قدرت نظامی و نرم‌افزارهای خاص آن است، طبیعی است که هر تحولی از جمله بالفعل شدن تهدیدات احتمالی نیز در چارچوب آن خواهد بود و بسیار بعید است که بازیگران منفعل منطقه، که بعضی از آن‌ها دچار تغییرات اساسی شدند و بعضی نیز در آستانه‌ی تغییر قرار گرفته‌اند، امکان

آن را داشته باشند که به طور یک‌جانبه و ابتکاری تهدیدی برای دیگر دولت‌ها باشند (کرمی، ۱۳۸۴: ۴۳).

در وضعیتی که هیچ‌ساز و کار نظام‌مندی برای مسائل امنیتی در منطقه‌ی خاورمیانه وجود نداشته و محیط منطقه نیز متأثر از عوامل درونی کشورها، تعاملات بین دولت‌ها و عوامل فرامنطقه‌ای، در نوعی آناارشی به سر می‌برد، بر اساس اصل عدم اطمینان، سیاست دفاعی و امنیتی کشوری چون ایران نمی‌تواند دو اصل خوداتکایی و اتحاد را برای قدرتمندی، بازدارندگی و دفع تهدیدات نادیده بگیرد. از این رو محیط امنیتی ایران به خاطر وجود پنج منطقه‌ی آناارشیکی (آسیای مرکزی، قفقاز، جنوب آسیا، خلیج فارس و خاورمیانه)، پانزده همسایه‌ی عینی و یک همسایه‌ی مجازی (آمریکا) کاملاً تهدیدزا است. علاوه بر وجود حضور آمریکا در قفقاز، آسیای مرکزی، افغانستان، عراق و خلیج فارس، ناتو نیز در قالب ترتیبات مختلف در مناطق مختلف ایران حضور دارد (همان، ۵۲).

۲- محیط امنیتی ایران و سوریه

یکی از مشکلات اصلی امنیتی ایران در منطقه‌ی خاورمیانه، فقدان متحد استراتژیک (به غیر از سوریه) چه در سطح منطقه و چه فراتر از آن است. در این وضعیت، کشور سوریه به عنوان تنها متحد استراتژیک ایران می‌تواند نقش بسیار مهمی برای سیاست‌های امنیتی ایران بازی کند. از سوی دیگر محیط هرج و مرج گونه‌ی خاورمیانه فاقد یک ساختار و ترتیبات امنیتی مورد اجماع کشورهای منطقه است و در فقدان چنین سازوکارهایی، ترتیبات و پیمان‌های مختلف و گاه متعارض شکل گرفته‌اند. اتحادیه‌ی عرب، شورای همکاری خلیج فارس، سازمان امنیت جمعی (روسیه و آسیای مرکزی)، سازمان همکاری شانگهای، پیمان گوام، سازمان انتخاب دموکراتیک، پیمان ناتو و ترتیبات فرعی آن در منطقه و قراردادهای دوجانبه میان کشورهای منطقه و کشورهای فرامنطقه‌ای، وضعیت پیچیده‌ای را به وجود آورده است که ایران در هیچ یک از آن‌ها حضور ندارد. از این رو محیط امنیتی خاورمیانه در وضعیت کنونی و وضعیت‌های احتمالی آینده تهدیدات مختلفی را برای ایران در بر داشته است. ایران بایستی سیاست‌های دفاعی و امنیتی خود را با توجه به این وضعیت و در پاسخ به تهدیدات برخاسته از آن منطبق نماید (کرمی، ۱۳۸۴: ۵۲). در این جاست که سوریه نقش خود را برای ایران آشکار می‌کند. چرا که در این وضعیت دشوار، سوریه به عنوان یک متحد استراتژیک از چندین جهت

می‌تواند نقطه‌ی اتکایی برای اثرگذاری سیاست خارجی و امنیتی ایران در منطقه باشد. بحران کنونی سوریه ممکن است منجر به همان چیزی شود که باری بوزان از آن به عنوان تحول ساختاری در مجموعه امنیتی نام برده است که ناشی از حضور قدرت‌های خارجی در این مجموعه می‌باشد. از طرفی در مورد سوریه که در حال حاضر درگیر جنگ داخلی است به تعبیر بوزان دگرگونی داخلی در کشور سوریه نیز باعث برهم زدن مجموعه‌ی امنیتی در قبال ایران خواهد شد، چرا که روند تغییر در ساختار قدرت در سوریه باعث تغییر در صف‌بندی بین کشورها می‌شود و این صف‌بندی و آرایش جدید بازیگران منطقه باعث حضور فراگیرتر بازیگران فرامنطقه‌ای می‌شود و در نتیجه منجر به انزوای بیشتر ایران در محیط امنیتی منطقه می‌شود که تبعات بین‌المللی را برای ایران به همراه خواهد داشت. با توجه به اینکه ساختار امنیتی بین ایران و سوریه دارای ریشه‌ی تاریخی است، ظهور بحران در سوریه باعث می‌شود که ایران دست به اقداماتی در راستای حفظ این ساختار بزند. مکتب کپنهاگ در بررسی دغدغه‌های امنیتی بین دو کشور ایران و سوریه، بسیاری از مسائل را روشن و آشکار می‌نماید.

اولین مؤلفه‌ی این مکتب که آن را نسبت به سایر نظریه‌های امنیت برای تحلیل رابطه بین ایران و سوریه متمایز می‌کند، رویکرد تاریخی این مکتب است که توضیح‌دهنده‌ی بسیاری از مسائل و دیدگاه‌های امنیتی بین این دو کشور است. بررسی رابطه بین این دو کشور و همچنین نوع نگاه آن‌ها به مسائل و مشکلات بین‌المللی مختلف که امنیت این دو کشور را تهدید می‌کند، دارای ریشه‌ی تاریخی است که از زمان پیروزی انقلاب اسلامی و همچنین نوع رابطه آن‌ها با اسرائیل مشخص‌کننده‌ی بسیاری از مسائل مشترک بین دو کشور است.

از دیگر مؤلفه‌های این مکتب، که آشکارکننده‌ی تحلیل امنیتی بین ایران و سوریه است، وارد کردن شاخص‌های غیر نظامی در تحلیل امنیت و همچنین تأثیر سازمان‌های فراملی و فروملی بر مسائل امنیت و امنیت بین‌المللی می‌باشد که از خلال این مؤلفه می‌توان به نقش حزب الله لبنان در رابطه‌ی بین ایران و سوریه و همچنین سیاست خارجی دو کشور در قبال این جنبش در ایجاد رابطه‌ی امنیتی بین دو کشور اشاره کرد. همچنین نقش شورای همکاری خلیج فارس، به خصوص دو کشور مهم آن؛ یعنی عربستان سعودی و قطر که در مسلح کردن شورشیان سوری که علیه نیروهای دولتی می‌جنگند (Pradhan, 2012 : 67)، به عنوان سازمان‌های فراملی و سیاست آن‌ها در قبال سوریه و ایران به خصوص در خلال بحران سوریه می‌تواند از نقاط قوت مکتب کپنهاگ در بررسی روابط بین دو کشور باشد.

عامل دیگر مورد توجه این مکتب، نگاه به هر سه سطوح تحلیل بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی است که وجه مشخصه‌ی این مکتب نسبت به سایر مکاتب سنتی تحلیل مسائل امنیت است. در واقع تأکید بر امنیت منطقه‌ای، که ویژگی بارز آن می‌باشد، می‌تواند به صورت آشکاری وجوه امنیتی بین ایران و سوریه را به نمایش بگذارد. از طرف دیگر وجوه امنیتی بین ایران و سوریه تنها در راستای مجموعه امنیت منطقه‌ای تعریف نمی‌شود بلکه این اتحاد امنیتی می‌تواند در عرصه‌ی بین‌الملل نیز تأثیر بگذارد و روابط بین ایران و سایر ابرقدرت‌های جهانی نیز در قبال این وضعیت تعیین شود.

از منظر باری بوزان سطح جهانی به خودی خود عمدتاً به عنوان منبع قدرتمند تهدید در منطقه‌ی خاورمیانه و در عین حال منبعی برای پشتیبانی از رقابت‌های بومی به شمار می‌رود که می‌توان به وضوح عناصری از آن را در منطقه‌ی خاورمیانه یافت (بوزان، ۱۳۸۱: ۶۶۸) که در بحران کنونی موجود در سوریه در قالب مسلح کردن گروه‌های کوچک مخالف به شکل بارزی خود را نشان می‌دهد. حضور قدرت‌های سطح جهانی در منطقه‌ی خاورمیانه می‌تواند بر دوستی و دشمنی دولت‌های منطقه با یکدیگر، ساختار منطقه و نوع نگاه کشورهای همسایه به یکدیگر تأثیر بگذارد و باعث فهم بیشتر مسائل امنیتی بین آن‌ها شود.

روابط تاریخی بین ایران و سوریه

ایران و سوریه به عنوان دو کشور ریشه‌دار و کهن، بویژه از زمان ورود اسلام دارای فرهنگ و تاریخی مشترک هستند. فرهنگ و تاریخ مشترک؛ از زمینه‌های همکاری نزدیک دو کشور است. روابط میان سوریه و جمهوری اسلامی ایران در طول تاریخ اگر چه با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده با این حال نقاط مشترک زیادی میان اهداف مدنظر رهبران این دو کشور وجود داشته که حفظ روابط حسنه میان آنان را موجب گشته و در حقیقت آن‌ها را به متحدان راهبردی منطقه‌ای تبدیل کرده است.

تاریخچه‌ی روابط ایران و سوریه را می‌توان از سال ۱۹۴۶ دانست؛ یعنی زمانی که سوریه به استقلال رسید و ایران بلافاصله با تأسیس کنسولگری خود در این کشور، این استقلال را پذیرفت. طی این دوران با وجود زمامداری با دیدگاه‌های مختلف، میان دو دولت، روابط و همکاری‌هایی برقرار بوده که می‌توان آن را حاکی از وجود یک دشمن مشترک به نام رژیم بعث عراق در دوران قبل از انقلاب اسلامی دانست. حمایت ایران از قطعنامه ۳۱۶ شورای

امنیت، که اسرائیل را وادار می‌کرد ۵ افسر سوری را که در خاک لبنان به اسارت گرفته بود، آزاد کند و سفر ۴ روزه‌ی حافظ اسد در دی ماه ۱۳۵۴ به ایران و امضای توافق‌نامه‌های همکاری در آن سفر نمونه‌ای از حسن نیت و روابط قابل توجه طرفین است (اخوان کاظمی، ویسی، ۱۳۹۱: ۱۷۳). با وجود این، طی همین دوران، گاه شاهد تیره شدن روابط میان دو دولت بوده‌ایم که البته این امر از واقعیات موجود در دو کشور و تفاوت بین نظام‌های حکومتی و اهداف و اصول بنیادین دو کشور سرچشمه می‌گیرد. در حالی که ایران در دوران قبل از انقلاب مورد حمایت آمریکا و مجری سیاست‌های این کشور در منطقه و بزرگترین حامی و شریک اقتصادی اسرائیل در منطقه بود، سوریه در جبهه‌ی کاملاً مخالف این موضع ایران قرار داشت و همین عاملی بود برای اینکه در قبل از انقلاب مناسبات بین دو کشور پیشرفت چندانی نکند. اگرچه تیرگی روابط دو کشور با کمک‌های مادی و حمایت‌های لفظی ایران از اعراب در جنگ ۱۹۶۷ در برابر اسرائیل تا حدی بهبود یافت، به طور کلی به دلیل روابط گسترده‌ی ایران با اسرائیل و مبارزه‌ی سوریه با اسرائیل، همواره تنش در روابط دو کشور تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران، باقی بود (همان، ۱۷۴).

با پیروزی انقلاب اسلامی و پایه‌ریزی جمهوری اسلامی ایران، مناسبات سیاسی دو کشور تغییر کرد و روابط راهبردی مستحکمی میان ایران و سوریه برقرار شد. به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی، حافظ اسد طی پیامی به مقامات ایران، این پیروزی را تبریک گفت و مراتب حمایت خود را از انقلاب بیان نمود که چند عامل را می‌توان انگیزه‌ی این حمایت دانست: گسترش فعالیت نظامی آمریکا در منطقه‌ی خلیج فارس به منظور تأسیس چند پایگاه نظامی در منطقه؛

خروج مصر از صحنه‌ی جهان عرب به دنبال عقد معاهده‌ی «کمپ دیوید» در سال ۱۹۷۸؛ نیاز شدید سوریه به پشتیبانی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران در تقویت بنیه‌ی اقتصادی و خرید تسلیحات پیشرفته.

ایران نیز دست دوستی حافظ اسد را به گرمی فشرد و از گسترش روابط دوجانبه به دلایل زیر استقبال کرد:

دولت سوریه آخرین سنگر از کشورهای عربی بود که همچنان در مقابل اسرائیل ایستاده بود. بدین روی، با توجه به آنکه یکی از آرمان‌های انقلاب اسلامی مبارزه با اسرائیل بوده، از این لحاظ دو کشور همسو بوده‌اند.

شخص حافظ اسد از اقلیت علویان سوریه با شخصیتی متعادل بود که از مقبولیت عامه نیز بی‌بهره نبود و در حزب و ارتش نیز موقعیت مستحکمی داشت.

در جنگ عراق علیه ایران، اسد به دلایل گوناگون از ایران حمایت می‌کرد و این امر، به خصوص در شرایطی که صدام می‌خواست با عربی - عجمی کردن جنگ، حمایت بیشتری از دنیای عرب به دست آورد، برای ایران ارزنده و اساسی بود.

سوریه به دلایل خاص خود، امکان حضور ایران در لبنان را تأمین و تضمین می‌کرد. این امر موجب پیدایش حزب‌الله، تشدید حرکت اسلامی در فلسطین اشغالی و فشار بر اسرائیل شد و تمام این جریانات از نظر صدور انقلاب، بسیار موفقیت‌آمیز و سودمند تلقی می‌گردید (همان، ۱۷۵).

روابط دو کشور در دو دهه‌ی گذشته همواره حسنه و گسترده بوده است. در مقطع جنگ، مقامات سوری با مشورت ایران خط لوله‌ی نفت عراق را که از سوریه عبور می‌کرد، مسدود کردند. سوری‌ها نیز در مقطع جنگ (که ایران تحریم تسلیحاتی شده بود) با ارسال تسلیحات نظامی ایران را یاری کردند. در مقابل جمهوری اسلامی ایران نیز از مواضع سوریه در قبال رژیم اسرائیل در سطح منطقه و جهان حمایت کرد. در این راه علاوه بر حمایت‌های سیاسی، با کمک‌های مالی و اقتصادی خود از جمله نفت رایگان و نیز فروش نفت به زیر قیمت جهانی، سوریه را مدد رساندند. دو کشور دیدگاه‌های تقریباً مشابه و مشترکی از جمله در قضیه‌ی فلسطین، لبنان و حضور قدرت‌های بزرگ در منطقه و امنیت منطقه‌ای عراق داشته‌اند و همین از عوامل نزدیکی و همکاری دو کشور به شمار می‌رود. با خاتمه‌ی جنگ عراق و ایران و بحران کویت؛ سوریه به عنوان میانجی و واسطه‌ی بین ایران و کشورهای عربی منطقه، بویژه کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس تلاش نمود. این فعالیت‌ها امروزه به منصفی ظهور رسیده و بهبودی روابط ایران و عربستان و در آینده نزدیک ایران و مصر مرهون تلاش مقامات سوری است (الزعبی، ۱۳۸۴: ۱).

در روابط دو کشور نقاط افتراق نیز وجود داشته است. به عبارتی مقامات سوری در بعضی مواقع تصمیماتی اتخاذ نموده‌اند که با منافع ملی ایران مغایرت داشته است. در این راستا می‌توان به شرکت سوریه در کنفرانس امان (۱۹۸۷) و مذاکرات آشتی‌جویانه با عراق در مقطع جنگ، و شرکت سوریه در اجلاس «۶+۲» اشاره کرد (همان، ۱).

بحران سوریه و نقش ایران

در حالی که خیزش‌های مردمی در خاورمیانه، کشورهای عربی را یکی پس از دیگری درمی‌نوردد، موضوع روابط سوریه و ایران تحت تأثیر این انقلاب‌ها رنگ و بوی تازه‌ای به خود

گرفته است. در مقایسه با دیگر آشوب‌های منطقه‌ای، بحران سوریه نگرانی جدی‌تری برای تهران به شمار می‌رود. سوریه حامی حزب‌الله است که روابط نزدیکی با ایران دارد و مانعی در مقابل اسرائیل، رژیم دشمن ایران قلمداد می‌شود. از سوی دیگر ترکیب ایران با سوریه، حزب‌الله و حماس محور مقاومت علیه اسرائیل و اهداف آمریکایی‌ها در منطقه را ایجاد کرده است. اما در صورتی که دولت بشار اسد در سوریه سرنگون شود، این محور و قدرت نرم ایران برای دستیابی به منطقه تحت تأثیر قرار خواهد گرفت.

سوریه علاوه بر اهمیت راهبردی عمومی و به دلیل جایگاهش در جبهه‌ی مقاومت و ارتباط و اتحاد با جمهوری اسلامی در محاسبات منطقه‌ای و جهانی، اهمیت مضاعف پیدا کرده است و تبیین این موقعیت برای ایران امری ضروری است. در یک نگاه کلی اهمیت راهبردی سوریه در محورهای زیر خلاصه می‌شود:

* قرار گرفتن در محل پیوند ۳ قاره‌ی آسیا، اروپا و آفریقا؛

* همسایگی با لبنان، عراق، ترکیه، فلسطین اشغالی به عنوان اجزای مهم ژئوپلیتیک منطقه؛

* تنها کشور عربی که دارای مناسبات مستقل منطقه‌ای و بین‌المللی است؛

* انتقال نفت و گاز ایران و عراق به اروپا؛

* تأثیرگذاری در معادلات سیاسی لبنان (فرزندی، ۱۳۹۱: ۲۲).

«ژوبین گودرزی»، کارشناس مسئول خاورمیانه در دانشگاه وبستر در ژنو بر این باور است که سقوط بشار اسد در سیاست خارجی ایران در سطوح تمایلات ایدئولوژیکی، گسترش هژمونی در مدیترانه‌ی شرقی و نقش سمبولیک در روند صلح اعراب اسرائیل، تأثیرگذار است. ایران به دنبال از راه رسیدن بهار عربی در تونس و مصر آن را بیداری اسلامی توصیف کرد و امیدوار است این روند در خاورمیانه به افزایش قدرت و نفوذ ایران اسلامی منجر شود. روابط ایران و سوریه در زمره‌ی یکی از صبورترین و در عین حال نامحتمل‌ترین روابط در خاورمیانه‌ی مدرن قرار دارد. در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، سوریه که تحت رهبری اعراب ملی‌گرا از حزب بعث قرار داشت، در صدد ایجاد اتحادی با ایران برآمد که هدف اصلی آن موضع‌گیری علیه اسرائیل بود. سوریه نخستین کشور عرب بود که پس از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ جمهوری اسلامی را به رسمیت شناخت و در جریان جنگ ایران و عراق جانب تهران را گرفت. گودرزی معتقد است که رابطه‌ی بین ایران و سوریه در نتیجه‌ی حضور رو به افزایش آمریکا در منطقه، نیروی خود را می‌گیرد زیرا سوریه و ایران هر دو کشورهایی هستند که تلاش می‌کنند تا نفوذ آمریکا را تخریب کنند. وی در بررسی منافع هر یک از دو کشور سوریه و ایران تأکید کرد که ایران

عمدتاً تمرکز خود را بر گسترش منافع خود از طریق نفوذ در منطقه‌ی خلیج فارس قرار داده است، و این در حالی است که سوریه بیشتر بر تقویت منافع خود در مشرق متمرکز شده است. گودرزی تصریح کرد که هر دو کشور ایران و سوریه اهداف مشترکی چون سرکوب قدرت آمریکا در خاورمیانه و همچنین گسترش نفوذ در لبنان را دنبال می‌کنند. از منظر وی اولویت‌های اصلی دو کشور مواردی چون احیای حکومت و امنیت ملی، که از ماهیت دولت‌های ایران و سوریه سرچشمه می‌گیرد، است (Goodarzi, 2009: 125).

این در حالی است که حمله‌ی نیروهای آمریکایی در سال ۲۰۰۳ به عراق، نفوذ و قدرت ایران را در این دشمن سابق افزایش داد. از سویی دیگر جنگ ۳۳ روزه‌ی حزب‌الله با اسرائیل نیز به پتانسیل‌های منطقه‌ای ایران افزود و رفته‌رفته ایران در سوریه محبوب‌تر شد، به نحوی که پوسترهای اسد و محمود احمدی‌نژاد در کنار یکدیگر در کشور دست به دست می‌شد. با این حال اخیراً تحت تأثیر آشوب‌های سوریه، برخی چالش‌ها در روابط تهران - قاهره ایجاد شده است. گودرزی که کتاب «سوریه و ایران؛ اتحاد دیپلماتیک» را نیز به رشته تحریر درآورده است، بر این عقیده است که در صورت کنار رفتن اسد این احتمال وجود دارد که دولت جدید سوریه برای آرام کردن افکار عمومی تا حدودی از ایران فاصله بگیرد. این دیدگاهی است که برخی تحلیلگران حتی در صورت باقی ماندن اسد در مسند ریاست جمهوری نیز بر آن اشتراک نظر داشته و تأکید می‌کنند. باقی ماندن اسد نیز با برخی ملاحظه‌کاری‌ها در مورد ایران همراه خواهد بود. این در حالی است که الگویی مشابه برای حزب‌الله در صورت سرنگونی اسد پیش‌رو خواهد بود. به همین دلیل اخیراً سید حسن نصرالله رهبر حزب‌الله در حمایت از اسد از مردم خواسته با ایستادگی وی همراهی کنند. نصرالله تأکید کرد اختلاف خیزش‌های مردمی در دیگر کشورهای عربی و سوریه در این نکته است که اسد پذیرفته ایجاد اصلاحات ضروری است.

این در حالی است که برخی مقامات غربی و عربی، ایران و حزب‌الله را به حمایت از دولت اسد در مقابل مردم معترض متهم می‌کنند، اتهامی که ایران همواره آن را رد کرده است. در عین حالی که تحولات خاورمیانه روابط ایران و سوریه را نیز متأثر ساخته است. برخی تحلیلگران به چشم‌انداز نفوذ اعراب در سوریه در صورت سقوط اسد اشاره می‌کنند. اعراب همانند عربستان سعودی از نتیجه‌ی برخی انقلاب‌های منطقه مانند آنچه در مصر اتفاق افتاد چندان راضی نیستند. به عقیده مقامات عربستان، عراق در زمان صدام حسین و مصر تحت رهبری حسنی مبارک می‌توانستند وزنه‌هایی در قبال نفوذ منطقه‌ای ایران باشند، اما به دنبال

سقوط صدام حسین در عراق، این کشور به دوست نزدیکی برای ایران تبدیل شد و این در حالی است که تهران و دولت جدید قاهره بر احیای روابط تأکید دارند. به این ترتیب دو کشور عرب در خاورمیانه بیش از اینکه در جبهه‌ی اعراب سنی مذهب باشند، با ایران شیعه روابط نزدیکی دارند. به این ترتیب سقوط اسد در سوریه می‌تواند موفقیتی برای اعراب و از جمله عربستان سعودی باشد که به هر طریق به دنبال مهار نفوذ ایران است.

برخی کارشناسان بر این باورند که به هر ترتیب آینده‌ی سوریه متفاوت از روال گذشته حاکم بر این کشور خواهد بود و این تفاوت‌ها روابط نزدیک‌تر با کشورهای عربی را نیز شامل خواهد شد. هرچند که اعراب در ظاهر موضع‌گیری‌های تندی را علیه اسد انجام نمی‌دهند، اما در واقع وجود حکومتی با دلبستگی‌های بیشتر به همسایگان عرب در سوریه به نفع اعراب خواهد بود، موضوعی که برای جمهوری اسلامی چندان خوشایند نیست.

دلایل اهمیت سوریه در شکل‌دهی به محیط امنیتی ایران و سوریه

۱- حلقه‌ی ارتباطی با حزب‌الله و خط تقابل با اسرائیل

به عقیده‌ی «باری بوزان» اتخاذ موضعی محکم در پشتیبانی از فلسطینی‌ها در برابر اسرائیل در کشورهای حوزه‌ی خاورمیانه جزء جدایی‌ناپذیر از مشروعیت حکومت‌ها در مقابل مردمشان به حساب آمده است. بدون این پیوستگی‌های مشترک فرهنگی، نگرانی‌های امنیت ملی این مجموعه کشورهای کوچک و متوسط به تنهایی نمی‌توانست الگویی جدا از وابستگی متقابل امنیتی را به دست دهد (بوزان، ۱۳۸۱: ۶۳۸). از طرفی با توجه به تعریف بوزان از امنیت منطقه‌ای مبنی بر اینکه، امنیت منطقه‌ای یک نظام امنیتی است که کشورهای واقع در آن، نخست: دغدغه‌ی امنیتی مشابهی دارند. دوم: از نظر تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی دارای سرنوشت نسبتاً مشترکی می‌باشند و واحدهای تشکیل دهنده‌ی آن بر حسب نگرانی‌ها و درک و برداشت یکسان از تهدیدات، به منظور ایجاد و حفظ خود تن به قواعد و سازوکارهای مشخص می‌دهند (نصری، ۱۳۸۴: ۵۷۰)، تأکید بر تأثیر سازمان‌های فراملی و فراملی در امنیت منطقه‌ای (که در برداشت ایران و سوریه نسبت به حزب‌الله و حماس و سایر گروه‌ها نمود پیدا می‌کند) نشانه‌ای است از اینکه ایران مصالح امنیتی خود را با سوریه تعریف می‌کند. سیاست حافظ اسد از زمان به قدرت رسیدن شاهد دو جهت‌گیری کاملاً متضاد بوده که نقش اساسی را در رابطه بین ایران و سوریه دارد. این دو جهت‌گیری هم دو جنبه از شخصیت رئیس‌جمهور سوریه را منعکس

می‌کرد و هم هدف‌های اصلی نظام سوریه را تأمین می‌کرد. جهت‌گیری اساسی شامل موضع ایدئولوژیک حادی است که حافظ اسد بر اساس آن عملاً موجودیت اسرائیل را رد می‌کرد و بدین سبب به هیچ وجه حاضر نبود با این رژیم وارد مذاکره شود. این دیدگاه نابودی اسرائیل را تنها راه حل مناقشه خاورمیانه می‌دانست که خود از سه علت اصلی ناشی می‌شد: اول؛ دیدگاه ایدئولوژیک حافظ اسد، دوم؛ ترس از اسرائیل و سوم: تعهدات اسد و فشارهای وارد بر حکومت او. جهت‌گیری دوم آمادگی اسد برای دستیابی به تفاهم با اسرائیل بود که موضعی عملی، منطقی و معتدل جلوه می‌کرد و در راستای سیاست‌های خاورمیانه‌ای سوریه و براساس واقع‌گرایی شکل گرفته در روابط بین‌الملل اتخاذ شده بود و به حفظ آرامش در مرزها و بازپس‌گیری جولان می‌انجامید.

برخی از پژوهشگران معتقدند که حافظ اسد در دوران زمامداریش بر سوریه رویای سوریه بزرگ را در سر داشت که به عبارتی گسترش حاکمیت سوریه بر پهنه‌ای شامل لبنان، اردن و اسرائیل را در سر می‌پروراند و گروهی دیگر معتقد بودند که او به آرمان وحدت عربی به عنوان شعار حزب بعث پایبند بود. اما چیزی که واضح است اینکه سیاست سوریه در دوران اسد به هیچ وجه نشانگر گامی در جهت تحقق بخشیدن به رویای سوریه‌ی بزرگ یا آرمان وحدت عربی نبود و هیچ تمایل واقعی در این زمینه‌ی در دوران اسد به وضوح مشخص نشد. برعکس، مشخصه‌ی بارز سیاست‌های سوریه در زمان اسد دنبال کردن هدف‌های بسیار کوچکی بود که مهم‌ترین آن تلاش برای بهبود وضع داخلی و نیز ایفای نقشی فعال در منطقه با توجه به توان محدود دولت این کشور است. بنابراین زمینه‌ی سیاست رئیس‌جمهور سوریه در سطح منطقه‌ای و نیز در نزاع با اسرائیل در شکل‌گیری شخصیت و موجودیت سیاسی او، به ویژه در تحقق بخشیدن به هویتی ملی و سیاسی نهفته است که موجب جلب اعتماد مردم سوریه و جهان عرب به وی می‌شود (زیسر، ۱۳۷۴: ۵۴۶) و این همان دلیلی است که اساساً باعث نزدیکی سیاست جمهوری اسلامی ایران و سوریه شده که باعث تقویت این رابطه در سیاست‌های بین‌الملل مربوط به این دو کشور شد، حتی در انتقال قدرت به بشار اسد این سیاست همچنان به صورت مستمر و پایداری ادامه دارد. عقاید حافظ اسد در مورد اسرائیل که نشان‌دهنده‌ی ماهیت دولت سوریه و همچنین دلایل نزدیکی ایران و سوریه است، به شرح ذیل می‌باشد:

*سرزمین فلسطین که اسرائیل در آن تشکیل شده، سرزمینی عربی و متعلق به سرزمین فلسطینی‌های عرب می‌باشد که صهیونیست‌ها به زور آن را اشغال کرده‌اند.

*موجودیت تاریخی و اخلاقی اسرائیل غیر قابل قبول است؛ زیرا اسرائیل دست پرورده‌ی دولت‌های امپریالیستی است که در نیمه‌ی نخست قرن حاضر بر منطقه حاکمیت یافتند و نظم طبیعی خاورمیانه را به هم زدند و جهان عرب به ویژه سوریه‌ی طبیعی را به موجودیت‌های ساختگی تقسیم کردند که اسرائیل یکی از آنها می‌باشد.

*شهرک‌های صهیونیست‌نشین هیچ پیشینه‌ی تاریخی در سرزمین فلسطین ندارند و ساکنان این شهرک‌ها باید به کشورهای اصلی خود بازگردند. عرب‌های یهودی نیز باید به زادگاه خویش در کشورهای عرب بازگردند و در آنجا از حقوقی برابر با سایر شهروندان برخوردار باشند (همان، ۴۷).

به این ترتیب می‌بینیم که این عقاید اساسی، سیاست خارجی سوریه را در برابر اسرائیل شکل می‌دهد. نکته‌ی حائز اهمیت اینکه مخالفت با موجودیت اسرائیل که در این بندها برشمرده شد، اساساً در راستای سیاست‌های پان‌عربیستی حافظ اسد قرار دارند و این همان موضوعی است که می‌توان به کشور سوریه به عنوان نقطه تلاقی ایران اسلامی و ناسیونالیسم عربی موجود در سوریه توجه کرد و این وضعیت در قالب رابطه با اسرائیل خود را به وضوح نشان می‌دهد و همین مسأله در درازمدت به عنوان مسأله‌ای امنیتی در راستای واقع‌گرایی بین‌المللی برای جمهوری اسلامی ایران مشخص می‌شود.

یکی از عناصر تشکیل‌دهنده‌ی منفی‌گرایی حافظ اسد در برابر اسرائیل ترس همیشگی او از اسرائیل است. ترس اسد از اسرائیل مضاعف است، گویا او اسرائیل را تهدیدی برای حکومت خود و سوریه و در واقع جهان عرب می‌داند و البته برای ترس خود دلایلی دارد:

اول- اسرائیل قدرتی منطقه‌ای است که بر سایر کشورهای عرب و از جمله سوریه برتری سیاسی و اقتصادی و نظامی و تکنولوژیک آشکار دارد و دارای سلاح هسته‌ای و ارتشی نیرومند است. به ویژه نیروی هوایی آن بر نیروی هوایی سوریه برتری کامل دارد امری که در جنگ ۱۹۸۲ لبنان به اثبات رسید. افزون بر این، اسرائیل از پشتیبانی غرب به ویژه آمریکا برخوردار است.

دوم- اسرائیل حکومتی است متجاوز و توسعه‌طلب که در صدد تسلط بر سرزمین‌های عرب و دستیابی به ارض موعود، سرزمینی از نیل تا فرات است و برای رسیدن به آن می‌کوشد تا مانع پیشرفت فرهنگی و تکنولوژیک کشورهای عرب شده و توان نظامی، اقتصادی و سیاسی آنها را در هم شکند تا هیچ قدرت عربی نتواند تهدیدش کند (همان، ۵۵۰).

پاتریک سیل^۱ در کتاب «اسد و مناقشه خاورمیانه» در توضیح این دیدگاه نوشته است: «اساس اختلاف بین اسرائیل و سوریه این است که صلح از نظر سوریه میان دو کشور به مسائلی بسیار فراتر از بازپس‌گیری سرزمین‌های اشغالی مربوط می‌شود و چه بسا مناسبات قدرت میان اسرائیل و اعراب را نیز شامل گردد، به عبارت دیگر این مسئله مطرح است که اراده‌ی کدام‌یک از دو طرف بر منطقه حاکم می‌گردد. شاید اعراب سرزمین‌های خود را بازپس گیرند، اما همواره نگران اقدامات آینده‌ی اسرائیل خواهند بود (پاتریک سیل). از منظر اسد، جنگ با اسرائیل نبردی طولانی است و نمی‌توان آن را یک شبه و یا حتی طی یک نسل پایان داد و این همان استراتژی حافظ اسد در برابر اسرائیل بود که اساساً دیواری را بین این دو کشور ترسیم می‌کند که منجر به صلح دائمی نخواهد شد. این همان سیاستی است که ایران را در نزدیکی به کشور سوریه قرار داده و منجر به خلق یک پیشینه‌ی پایداری بین این دو کشور شده است، حتی این نگاه ایدئولوژیک را می‌توان در بشار اسد جانشین او نیز مشاهده کرد که باعث تحکیم روابط با ایران چه به لحاظ ایدئولوژیک و چه به لحاظ راهبردی شده است.

عامل اساسی دیگری که باعث شده ایران روابط خود را با سوریه مستحکم کند، موضع و سیاست‌های سوریه در قبال حزب‌الله لبنان است که در راستای منافع سوریه و در مقابل اسرائیل گام برمی‌داشته که ریشه در نگاه دولت سوریه به اسرائیل و اهدافش در منطقه دارد، نگاهی عمیقاً بدبینانه که این عامل باعث شده حزب‌الله مورد حمایت دولت سوریه قرار بگیرد. این در حالی است که در همان زمان حافظ اسد مقاومت حزب‌الله و حماس را به رسمیت شناخت و در برابر اخوان المسلمین موضعی مخالف‌آمیز اتخاذ کرد. در بررسی رابطه سوریه و حزب‌الله نگاهی تاریخی به صورت اجمالی ضروری به نظر می‌رسد.

طی دهه‌ی پنجاه، سوریه همواره نگران بود که مبادا اسرائیل از غرب و از طریق منطقه‌ی عرقوب - روشینا، وادی و بقاع لبنان بلندی‌های جولان را محاصره کند و به مراکز صنعتی سوریه در شمال (حمص و حماه) دست یابد. از آنجا که ارتش لبنان نمی‌توانست جلو هجوم احتمالی به سوریه را بگیرد، سوریه همواره خواهان آن بود که نیروهایش در مرزهای لبنان و اسرائیل، به ویژه در مناطق روشینا، مرجعیون، راشیا، وادی و بقاع استقرار یابند و شکاف موجود در این جبهه را پر کنند، ولی بیروت از درخواست دمشق طفره می‌رفت، تا اینکه در سال ۱۹۷۶ نیروهای سوری در چارچوب «نیروهای بازدارنده عرب» به منظور پایان دادن به جنگ داخلی لبنان و تأمین منافع استراتژیک سوریه وارد خاک این کشور شدند (مزاحم، ۱۳۷۸: ۱۱۱).

لشکرکشی رژیم صهیونیستی به لبنان در سال ۱۹۸۲ تهدیدی برای سوریه محسوب شد، زیرا با رسیدن نیروهای این رژیم به دره‌ی بقاع، دمشق و عمق سوریه در تیررس آن‌ها قرار می‌گرفت و چون سوریه توان نظامی در برابر ارتش اسرائیل را نداشت، از جنگ متعارف با آن پرهیز کرد و سیاست رویارویی غیر مستقیم را با پشتیبانی از مقاومت لبنان در پیش گرفت (مزاحم، ۱۳۷۸: ۱۱۲) تا ضمن به شکست کشاندن طرح اسرائیل در جنوب لبنان، آن رژیم را در این منطقه درگیر ساخته، تضعیف نماید و در نتیجه به شرایط صلح عادلانه و فراگیر بر اساس قطعنامه‌های سازمان ملل متحد گردن نهد و سرانجام زمینه‌ی آزادسازی سرزمین‌های اشغال شده فراهم گردد.

سوریه در عمل به پشتیبانی سیاسی و تدارکاتی گروه‌های مقاومت لبنانی و فلسطینی روی آورد و زمینه‌ی حضور نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران را در بقاع لبنان فراهم ساخت و آنان با بسیج سیاسی-فرهنگی به جذب و آموزش جوانان شیعه در بقاع اقدام کردند، جوانانی که پیشگامان تشکیل حزب‌الله و مقاومت نظامی شدند (Shapira, 1988: 122) و افزون بر این زمینه‌ساز برخورداری حزب‌الله از کمک‌های نظامی ایران در بقاع و بیروت و جنوب لبنان گردید. بدین ترتیب جایگاه سوریه با این وضعیت برای ایران بیش از پیش پر اهمیت‌تر شد و باعث ایجاد نزدیکی بیشتر دمشق-تهران شد و از این طریق ایران می‌توانست که با ایجاد رابطه‌ی پایدار با سوریه همزمان در دو جهت فعالیت کند؛ از یک طرف می‌توانست خط اتصالی بین تهران و حزب‌الله ترسیم کند و از طرف دیگر می‌توانست مستقیماً به کنترل تحرکات اسرائیل در راستای حفظ امنیت خود پردازد و این از جمله مهم‌ترین عوامل تنظیم سیاست خارجی ایران در قبال سوریه است.

با افزایش عملیات نیروهای مقاومت و عقب‌نشینی نیروهای اسرائیل از بیروت، جبل، بخش عمده‌ی بقاع غربی و جنوبی به نوار امنیتی، سوریه به تدریج ابتکار عمل را به دست گرفت و زیرپای اسرائیل را خالی کرد. به موازات فعال شدن مقاومت، هم‌پیمانان سوریه در لبنان، به ویژه جنبش امل و حزب ترقی خواه لبنان نیز مناطق تحت کنترل خود را بازپس گرفتند و جایگاه سیاسی خود را باز یافتند. سوریه نیز پس از آنکه مناطق بقاع غربی، جبل و بیروت را تحت کنترل خود درآورد، همزمان با پایان یافتن شورش میشل عون در کاخ ریاست جمهوری لبنان و به اجرا درآمدن قرارداد طائف برای پایان دادن به جنگ داخلی لبنان، کوشید تا با حفظ نیروهای حزب‌الله در برابر اشغال‌گری اسرائیل، نه تنها آن‌ها را از تدابیر خلع سلاح که به موجب قرارداد طائف از سال ۱۹۹۰ به اجرا درآمد مستثنی کند، بلکه از حمایت سیاسی و تدارکاتی ایران نیز برخوردار سازد (مزاحم، ۱۳۷۸: ۱۱۳).

پس از اجلاس مادرید در سال ۱۹۹۱ و فرا رسیدن فرآیند سازش اعراب و اسرائیل، جایگاه حزب‌الله در استراتژی سوریه تقویت شد، زیرا می‌توانست به‌عنوان اهرم فشاری تل‌آویو را وادار سازد که به خواسته‌های دمشق تن دهد و افزون بر این آهنگ گفتگوهای صلح را که به علت سرسختی اسرائیل متوقف شده بود، به حرکت درآورد. از طرفی دیگر سوریه با حمایت از مقاومت، تلاش‌های اسرائیل را برای ایجاد شکاف میان دولت و مقاومت لبنان خنثی کرد و توانست با ایجاد هماهنگی میان آن دو، آنان را در برابر دشمن صهیونیستی قرار دهد (Harik, 1997: 262). «علیرضا نادر» تحلیلگر ارشد مؤسسه‌ی تحقیقاتی «رند» نیز معتقد است که دلیل اصلی حمایت ایران از سوریه، حمایت این کشور از حزب‌الله لبنان است. او معتقد است رابطه‌ی بین ایران و سوریه فاقد ابعاد ایدئولوژیک و دینی است. رژیم سکولار سوریه توسط افراد علوی اداره می‌شود که به نوعی به مذهب شیعه مربوط می‌شوند که اکثریت مردم ایران تابع آن هستند. با این وجود، جمهوری اسلامی ایران، تنها حکومت دینی در دنیا، نزدیکی دینی کمی به حکومت اسد احساس می‌کند. ایران، سوریه را بیشتر به عنوان یک دروازه‌ی استراتژیک به دنیای عرب، یک سنگر علیه قدرت آمریکا و اسرائیل و مهم‌تر از همه راه ارتباط با حزب‌الله لبنان می‌بیند. سوریه هم‌چنین به عنوان یک سپر ضد ضربه در برابر بی‌ثباتی داخلی ایران عمل می‌کند (نادر، ۱۳۹۲: ۱).

به این ترتیب می‌توان به این صورت گفت که اساساً عامل اصلی نزدیکی روابط ایران و سوریه را می‌توان اتخاذ سیاست خارجی یکسان در برابر اسرائیل و همچنین حمایت از حزب‌الله لبنان دانست و این نزدیکی روابط در راستای تأمین امنیت جمهوری اسلامی ایران و همچنین سوریه در برابر اسرائیل می‌باشد که در این راهبردهای ضد صهیونیستی، حزب‌الله لبنان نقش کلیدی را در سیاست خارجی ایران و سوریه بازی می‌کند و با حمایت ایران و سوریه توانسته است ضربه‌های کاری را چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ نظامی بر اسرائیل وارد آورد. رابطه‌ی بین ایران و سوریه اساساً برای هر دو طرف به لحاظ امنیتی حائز اهمیت می‌باشد و همین عامل است که باعث ایجاد ریشه‌های تاریخی و استراتژیکی بین دو کشور شده است.

۲- سوریه: سد نفوذ سیاست‌های آمریکا علیه ایران در خاورمیانه

سوریه از زمان‌های گذشته، از نظر کشورهای مختلف بالاترین منظر ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک را در منطقه‌ی خاورمیانه داشته و همچنان دارد. ژئوپلیتیک سوریه به گونه‌ای است که جایگاه راهبردی به این کشور بخشیده است زیرا باعث قرار گرفتن آن در نقطه اتصال

سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا گردیده و سوریه را در میان اروپای صنعتی و خاورمیانه قرار داده است.

اهمیت سوریه برای قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی عبارتست از:

* مرکزیت سوریه به لحاظ راهبردی در خاورمیانه؛

* پیوند سوریه با درگیری‌های اعراب و اسرائیل؛

احساس خطر از ناحیه‌ی اسلام سیاسی و بنیادگرا در کشورهای منطقه و روند روزافزون آن. به این ترتیب، ترکیب موقعیت‌های چندگانه متمایز در زیرساختار سوریه باعث به وجود آمدن وضعیتی ممتاز، حساس و در عین حال خطرناک برای این کشور می‌شود. این وضعیت از یک طرف تضمینی برای امنیت، ثبات و رشد اقتصادی است و از طرف دیگر در بر دارنده‌ی ناامنی، بی‌ثباتی و عقیم ماندن فرصت‌ها و ظرفیت‌هاست (آجرلو، ۱۳۹۰: ۶۸).

تأکید بر سطوح تحلیل داخلی و منطقه‌ای و جهانی، رابطه‌ی امنیتی بین ایران و سوریه را در ابعاد جهانی گسترده می‌کند. «بوزان» یکی از عوامل اصلی به هم خوردن ساختار مجموعه امنیت منطقه‌ای را، تحت‌الشعاع قرار گرفتن منطقه توسط یک یا چند قدرت خارجی بزرگ می‌داند که مستقیماً وارد مجموعه منطقه‌ای شده و پویایی آن را به هم می‌ریزند. این حضور قدرت‌های خارجی در راستای نفوذ یا به هم زدن مجموعه امنیتی ممکن است از طریق ارسال سلاح و حمایت‌های فنی و آموزشی و یا کمک‌های استراتژیک اقتصادی و مالی به یک یا برخی از واحدهای یک مجموعه امنیتی اتفاق بیفتد (داداندیش و کوزه‌گر کالجی، ۱۳۸۹: ۸۳). بنابراین روابط بین ایران و سوریه می‌تواند تلاشی استوار برای جلوگیری از به هم خوردن ساختاری مجموعه امنیتی باشد که یکی از مؤلفه‌های اصلی تعریف‌کننده روابط امنیتی بین این دو کشور در تاریخ آن‌هاست.

باراک اوباما رئیس‌جمهور ایالات متحده، در ادامه‌ی رویکردهای کلان آمریکا بیش از رؤسای جمهور دیگر این کشور در مسیر جهانی شدن گام برداشته است و این عامل شاید تنها ثمره‌ی اوباما از شعار تغییر باشد. فارغ از اینکه جهانی شدن به عنوان یک پروسه دیده شود یا پروژه، تاکنون خود را در قالب نظام‌های سیاسی لیبرال دموکراسی به بخش‌هایی از ساخت‌های ملی و بین‌المللی تحمیل کرده و آمریکا قصد دارد سکان این حرکت را فراهم کند. آمریکا برای گذار به مرحله‌ی جهانی شدن، نیازمند عبور از نظام وستفالی است که از سال ۱۶۴۸ گفتمان حاکم بر نظام بین‌المللی بوده است و مهم‌ترین قاعده‌ی آشکار نظام وستفالی، «اصل

حاکمیت» است. براین اساس نمی‌توان حاکمیت هیچ کشوری را نقض کرد. قاعده‌ای که تا پیش از ۱۱ سپتامبر یکی از مهم‌ترین اصول روابط و نظام بین‌الملل محسوب می‌شد که تنها جنگ‌ها و تجاوزها آن را نقض می‌کرد. اما حمله آمریکا و ناتو به افغانستان (۲۰۰۱)، عراق (۲۰۰۳)، لیبی (۲۰۱۱) و در حال حاضر تلاش برای حمله به سوریه، حکایت از این دارد که واشنگتن به دوران «فراحاکمیت» و عبور از نظام وستفالی فکر می‌کند (حجت شامی، ۱۳۹۱: ۲۵).

درهم تنیدگی امور سیاسی، امنیتی و اقتصادی جهان، جهت‌گیری‌های سیاست خارجی آمریکا، خصوصاً در منطقه، خاورمیانه را به سمتی سوق داده که جایگاه ویژه‌ای را به جلب همکاری و تقویت همگرایی اختصاص دهد. به عبارت دیگر زمانی که فقر، افراط و تفریط در منطقه‌ای که به لحاظ منفعت و امنیت دارای اهمیت بالایی برای ایالات متحده است، قوت می‌یابد دیگر تصور مکانی امن و مطمئن برای آمریکا دور از ذهن می‌نماید. امروزه این دیدگاه غالب در میان سیاست‌مداران آمریکایی وجود دارد که دستیابی به اهداف و حفظ موقعیت جهانی ایالات متحده تنها در صورتی تحقق می‌یابد که آمریکا شکاف‌های ناهمگون و متعارض با نظم جهانی را پر کند و به همسوسازی بیشتر خصوصاً در مناطق پر مناقشه اقدام نماید و این همان دیدگاهی است که آمریکا و هم‌پیمانانش در سوریه دنبال می‌کنند (خانبلوکی، ۱۳۹۱: ۵۰). به طور کلی اهداف راهبردی آمریکا در سوریه را می‌توان به صورت موارد زیر خلاصه کرد:

* کنترل گروه‌های مقاومت اسلامی از جمله حماس و حزب‌الله و همزمان هموارسازی مسیر اسرائیل برای رسیدن به اهدافش؛

* اجرا و دنبال کردن سیاست بازتولید و بازتعمیر دولت‌ها در قالب کمپرادورسازی در خاورمیانه برای تأمین منافع اقتصادی بلندمدت خود در این منطقه. انتخاب «غسان هیتو» به عنوان اولین رئیس ائتلاف مخالفان خارج‌نشین (که یک سرمایه‌دار ساکن تگزاس می‌باشد) دلیل آشکاری برای اجرای این سیاست‌های اقتصادی و ایجاد یک کمپرادور وابسته به غرب است؛

* کنترل و تقابل نرم با سیاست‌های روسیه در خاورمیانه که عملاً در قالب جنگ سرد بین شرق و غرب به نمایش درآمده و باعث آشکار شدن سیاست‌های ضد شرقی غرب در قبال این مسأله شده است؛

* انزوای ایران در منطقه و به تبع آن در نظام بین‌المللی که اخیراً در قالب بحران اتمی ایران در جهان مورد تبلیغ قرار داده می‌شود و همچنین کنترل سیاست‌های ضد تحریم ایران؛

*به چنگ آوردن مجدد عراق که بعد از خروج نیروهای آمریکایی در آن روابط حسنه‌ای را با ایران برقرار کرده است و همچنین اجرای سیاست‌های جدید خود در عراق. به نوعی می‌توان گفت که آمریکا مجدداً در اندیشه‌ی بازگشت به عراق است که اتفاقات و تحولات اخیر عراق در این روند بازگشت بی‌تأثیر نبوده و مسئله کردستان از جمله مهم‌ترین این اتفاقات است؛

*اجرای سیاست‌های جهانی‌سازی خود در قالب صدور فرهنگ لیبرال دموکراسی از هم‌پاشیده‌ی غربی در خاورمیانه که به دنبال سیاست‌های تعدیل اقتصادی در پوشش نئولیبرالیسم به این منطقه عرضه می‌شود. در این راستا کشورهای غربی حتی از مسلح کردن شورشیان و گروه‌های تروریستی در بحران سوریه ابایی ندارند و این سیاستی است که حتی بریتانیا نیز به عنوان گزینه‌ای برای از بین بردن دولت کنونی سوریه به عنوان یک هدف استراتژیک در نظر دارد (Simon, 2012: 31)؛

*همراهی و همکاری با اخوان المسلمین که به عنوان سیاست جدید خاورمیانه‌ای اوباما خود را نشان داده است و در مصر و سوریه که حاکی از ائتلاف اخوان المسلمین با سرمایه‌داران وابسته‌ی آمریکایی است و نهایتاً به عنوان ابزاری برای مقابله با سیاست‌های شرق و خصوصاً روسیه.

به این ترتیب آنچه که از این موارد هویدا می‌شود، سیاست‌های بلندمدت غرب در سوریه است و ایران نیز به صورت جدی از این اهداف آگاه است و به همین دلیل در راستای جلوگیری از حضور همه‌جانبه آن‌ها در سوریه ظاهر می‌شود که با سیاست‌های جنگ سرد که روسیه آن را دنبال می‌کند، هم‌راستا شده است.

کشور سوریه به تعبیری در چهار راه خطرناک ژئوپلیتیکی قرار گرفته و با اردن، اسرائیل، لبنان، ترکیه و عراق هم‌مرز است و در تقاطع آبراه بزرگ و خط لوله‌ی منطقه است و همکاری‌های گسترده نظامی با کشور روسیه دارد و روسیه در بندر طرطوس سوریه و کنار دریای مدیترانه پایگاه پیشرفته نظامی ایجاد نموده که به منزله‌ی سنگر مهم خاورمیانه‌ای آن کشور است (خانبلوکی، ۱۳۹۱: ۵۰).

«تام دانیلون»، مشاور امنیت ملی آمریکا، در دسامبر ۲۰۱۱ صریحاً اعلام نمود که «پایان رژیم اسد موجب بزرگ‌ترین عقب‌نشینی ایران در منطقه و برهم خوردن توازن قوای راهبردی و تغییر آن در منطقه علیه ایران خواهد بود» (محمدی، ۱۳۹۱: ۲۲). به این ترتیب آنچه که از این

گفته‌ها پیداست، شاید سوریه برای غرب به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی بلندمدت باشد، شاید از زاویه‌ای دیگر بتوان گفت که اساساً سوریه قربانی سیاست‌های ضد ایرانی غرب شده است، با این حال آنچه که اهمیت اساسی دارد اینکه ایران در قالب توافقی پایدار با سوریه و همچنین توافق شکننده با چین و روسیه در راستای جلوگیری از اهداف آن‌ها در منطقه و به ویژه سوریه است.

۳- سوریه: نقطه‌ی اتصال ناسیونالیسم عربی و هویت ایرانی - اسلامی در برابر اسرائیل
در تعریف باری بوزان از امنیت منطقه‌ای، عنصر اصلی که باید به روابط قدرت افزوده شود الگوی دوستی و دشمنی بین دو دولت است. منظور از دوستی روابطی است که در آن طیفی از دوستی واقعی تا انتظار حمایت یا حفاظت بین دو طرف وجود داشته باشد. منظور از دشمنی نیز روابطی است که در آن سوءظن و هراس حاکم باشد. این الگو می‌تواند از اختلافات مرزی و ارضی، تمایلات قومی یک واحد نسبت به واحد دیگر، اختلافات یا اشتراکات ایدئولوژیک و ارتباطات مثبت و یا منفی تاریخی ناشی شود (داداندیش و کوزه‌گر کالجی، ۱۳۸۹: ۸۵). با توجه به اینکه سوریه نسبت به بقیه‌ی کشورهای عربی بعد از به قدرت رسیدن علویان جایگاه بسیار مهمی در مقابله با اسرائیل داشت می‌توانست زمینه‌ی مناسبی برای کنار هم قرار گرفتن هویت اسلامی - شیعی - ایرانی و ناسیونالیسم عربی باشد. در صورت رویدادن این امر، ایران می‌تواند با همکاری کشورهای عربی دیگر قطب قدرتمندی را در مقابل اسرائیل در راستای مجموعه‌ی امنیتی تشکیل دهد.

ملت، ملی‌گرایی و دولت ملی پدیده‌های نوظهوری در تاریخ جوامع اسلامی هستند. در پی سلطه‌ی همه‌جانبه‌ی اروپائیان بر جهان، اروپایی کردن نظام جهانی در دستور کار قرار گرفت و کشورهای عربی خاورمیانه قسمتی از این جهان مدرن شدند و یک نظام بین‌المللی را پایه‌گذاری کردند. ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی اساساً یک پدیده‌ی اروپایی است و به ظهور دولت ملی جدید در اروپا بستگی دارد (Tibi, 1990: 20).

«ارنست گلنر»^۱ اشاره می‌کند که در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ برنامه‌ی استعمارزدایی کم و بیش کامل شد و ناسیونالیسم در دنیای نوین امروزی یک قدرت عظیم به شمار می‌رود. «بسام طیبی» روشنفکر عرب، خیزش ناسیونالیسم در خاورمیانه را به صورت تاریخی مورد تجزیه و تحلیل

قرار می‌دهد و نقطه‌ی کانونی بحث خود را به جنگ جهانی اول معطوف می‌کند، یعنی دورانی که بسیاری از روشنفکران عرب در پی اشغال کشورشان، از فرانسه و بریتانیا روی برگرداندند. او معتقد است که ناسیونالیسم با وجود ایفای نقش مهم و ضروری در جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی ملی در خاورمیانه، از این پس به صورت یک آرمان درآمده که ظاهراً سد راه آزادی‌های سیاسی و اجتماعی بیشتر شده است (Ibid, 35-36).

«مونسترات گیرنا»، پژوهشگر مرکز پژوهش‌های قومی دانشگاه وارویک معتقد است که ناسیونالیسم آغازگر موج جدیدی از واگرایی در روابط بین‌الملل بوده است. او رابطه‌ی ناسیونالیسم و دولت - ملت را با توجه به اصل حاکمیت، قدرت، فرهنگ، مشروعیت و ایدئولوژی مشاهده نموده و سپس هویت ملی را بر اساس آموزش و پرورش، میزان باسوادی و آگاهی‌های ملی مورد توجه قرار می‌دهد (Guibernau, 1996: 31).

تولد اندیشه‌ی ناسیونالیسم عربی در سال‌های میان دو جنگ جهانی و گسترش آن در دهه‌ی ۵۰ و ۶۰ میلادی بر اندیشه و عملکرد جنبش‌هایی که تحت این عنوان فعالیت کردند، اثر زیادی گذاشت. ناسیونالیسم عربی از نظر فکری به احزاب و جنبش‌هایی اطلاق می‌شود که از نظر سیاسی در پی وحدت کشورهای عربی‌اند و از نظر اقتصادی، تغییر عوامل تولید به نفع گروه‌های محروم را دنبال می‌کنند. در مورد مسائل دینی و مادی هم این جنبش‌ها ترکیب و آرایش دینی جوامع عربی را می‌پذیرند. در واقع تجربه‌ی اصلی اندیشه‌ی ناسیونالیسم عربی در این دوره موضوع استقلال کشورهای عربی بوده است، زیرا اکثر کشورهای عربی در این هنگام تحت سلطه‌ی استعمار خارجی قرار داشتند و مسأله‌ی رهایی فلسطین با توجه به جنگ مستمر بین اعراب و صهیونیست‌های اسرائیلی از ابتدای قرن بیستم مطرح بود و همچنین تلاش بر این بود که به استعدادها و روابط اجتماعی داخلی، به ویژه طبقات فقیر و پایین‌تر از سطح متوسط جامعه، فرصت‌های بیشتر و مؤثرتری برای مشارکت در جامعه و سازندگی داده شود (خدوری، ۱۳۸۹: ۵۶).

از منظر «ولید خدوری»، چهار دلیل عمده وجود دارد که ناسیونالیسم عربی نتوانست به خواسته‌های خود برسد و عملاً به لحاظ فکری کاملاً کنار گذاشته شد که اولین مورد آن‌ها فقدان چارچوب نظری واقعی درباره‌ی مسائل کشوری و منطقه‌ای بود. دومین عامل اساسی فقدان دموکراسی در درون جنبش‌های ناسیونالیستی و حکومت‌های ناسیونالیست عربی بود که این خود باعث ایجاد عامل سوم می‌شود که انعطاف ناپذیری در قبال خواست‌های مردمی و تحولات بین‌المللی بود. عامل چهارم نیز فقدان صراحت و عدم اعتراف به خطا بود که ویژگی

عمده‌ی اکثر جنبش‌های ناسیونالیستی ناشی از عدم دموکراتیک بودن این اندیشه می‌باشد (همان، ۷۱).

بعد از قرارداد صلح «سان رمو» دو کشور سوریه و عراق که خود را از یوغ امپراطوری عثمانی آزاد کرده بودند، به قیومیت فرانسه و بریتانیا واگذار شدند، کنفرانس «کلمانسو» و «للوید جورج» به بررسی گذاشته شد که عملاً دو کشور را به لحاظ اقتصادی تاراج و چپاول کرد. این نقطه‌ی آغازی برای مخالفت با سیاست‌های استعماری فرانسه و انگلیس بود که ناسیونالیست‌های عرب را به واکنش جدی واداشت و طی بیانیه‌ای خواستار استقلال کامل سوریه و عراق و لغو قرارداد «سایکس پیکو» و اعلامیه‌ی بالفور مبنی بر تشکیل دولت صهیونیستی و همچنین عدم قبولی کمک‌های فرانسه تحت هر عنوانی که باشد، شدند (امامی، ۱۳۶۹: ۲۴). اقدامات خشونت‌بار فرانسه در برابر انقلابیون سوری و عراقی (که ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر داشتند) احساسات آن‌ها را جریحه‌دار کرد و این امر موجب شد که سوریه و عراق به سمت استقلال کامل حرکت کنند.

علویان سوریه که عمدتاً جزء اقشار استثمار شده و مظلوم جامعه بودند، هرگز نتوانستند بر مبنای ناسیونالیسم عربی یا جریان‌های فراگیر دیگر با برادران سنی خود پیوند برقرار سازند و همواره همبستگی فرقه‌ای آن‌ها بر سایر احساساتشان غلبه داشته است. همین عامل در آغاز قیومیت فرانسه سبب نوعی همکاری بین آنان با دستگاه‌های فکری فرانسوی شد. فرانسه نیز همواره در پی تقویت اقلیت‌ها بود تا بتواند از گسترش احساسات ناسیونالیستی جلوگیری کند و یا آن‌ها را خنثی سازد و این امر باعث شد که حاکم فرانسوی سوریه، «ژنرال گورو»، در سال ۱۹۲۰ به علویان جبال انصاریه خودمختاری اعطا کند (نقیب زاده، ۱۳۷۹: ۱۸۱).

مقامات استعمارگر فرانسوی طی دوران حضور خود در سوریه همواره در تلاش بودند که با تقویت اقلیت‌های مذهبی و قومی در سوریه از گسترش «پان عربیسم» در سوریه جلوگیری کنند و همین امر زمینه‌ای را بوجود آورد که علویان از پناهگاه‌های کوهستانی خود بیرون آیند و وارد ارتش سوریه شوند و به سرعت ترقی کنند (Abdulhamid, 2004: 31).

هنگام استقلال سوریه در سال ۱۹۴۴ حزب بعث در حال تکوین و استحکام بود. این دوره، گامی دیگر را در راستای افزایش قدرت علویان به معرض نمایش گذاشت و این قوم با حضور خود در حزب بعث نتوانستند به طور مستقیم برای کسب قدرت سیاسی سوریه وارد عمل شوند. حزب بعث با آنکه دارای گرایشات ناسیونالیستی بود، اما از طرف دیگر جایگاهی بود که

علویان می‌توانستند از سلطه سنی مذهب‌ها خارج شوند (Wilson, 2004: 17). در واقع حضور علویان در حزب بعث باعث شد که علویان بر این حزب مسلط شوند که در نهایت موجب قدرت‌گیری آن‌ها در سوریه شد (Hirst, 1979: 26).

با توجه به اینکه تا قبل از قدرت‌گیری علویان، ناسیونالیسم عربی با اتکا به مذهب سنی به طور بسیار وسیعی بر جامعه‌ی سوریه حاکم شده بود، حضور آن‌ها در رأس قدرت باعث زوال ناسیونالیسم عربی موجود در سوریه شد به طوری که حزب بعث نیز که دارای گرایش پان عربیستی بود با تسلط علویان بر آن نیز از تب‌وتاب افتاد، به طوری که «وندام»^۱ بعد از به قدرت رسیدن علویان آن را «حکومتی بعثی با چیرگی علویان» توصیف کرد (Van dam, 1996: 100).

این امر نقطه‌ی عطفی را نیز در روابط ایران و سوریه ایجاد کرد به گونه‌ای که ایدئولوژی ناسیونالیسم عربی موجود باعث ناممکن شدن روابط دو جانبه بین اعراب و ایران شده بود، که این امر هم ناشی از تفاوت‌های مذهبی بین دو کشور بود و هم سلطه‌ی تفکر پان عربیستی. در واقع کشوری که تا مدت‌های مدیدی تحت سلطه‌ی پان عربیست‌ها بود هم اکنون تنها در قالب سکولاریسم حکومت می‌کرد و سیاست‌های پان عربیستی حزب بعث را کنار گذاشت که این امر وضعیت راهبردی بسیار مناسبی را برای جمهوری اسلامی ایران ایجاد کرد تا بتواند با افزایش نفوذ خود در کشور سوریه، خط اتصالی بین ناسیونالیسم عربی رقیق شده در سوریه و هویت ایرانی اسلامی ترسیم کند و در قالب استراتژی‌های منطقه‌ای و خاورمیانه‌ای بین این دو تفکر آشتی ایجاد کند. این امر با حمایت دولت سوریه (که تحت اختیار علویان سکولار بود) از حزب‌الله و حماس، و همچنین حمایت از گروه‌های ضد اسرائیلی (Prados & Sharp, 2005: 17) تقویت شد. از طرفی برای دهه‌ها اسرائیل، سوریه را به عنوان تلخ‌ترین دشمن عربی ضد اسرائیل نگاه می‌کرد و ناسیونالیسم عربی موجود در این کشور به صورت شدیدی ضد اسرائیلی شده بود، همین موضوع باعث شد نزاع‌های مرزی دو کشور دائماً در حاشیه‌ی ستیز قرار گیرد (Rabinovich, 2012: 18). این امر موجب شد تاریخی از روابط بین دو کشور ایجاد شده و با موافقتنامه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی متعددی همراه شود که با مخالفت‌های گسترده اعراب روبه‌رو شد. این وضعیت باعث شد کشور سوریه به یک مسئله‌ی امنیتی برای جمهوری اسلامی ایران تبدیل شود چرا که با وضعیتی که در حال حاضر

در منطقه وجود دارد و اتحاد کشورهای عربی با غرب باعث نفوذ سرمایه‌داری غرب به خاورمیانه شده است، کشور سوریه با حمایت ایران همچنان می‌تواند نقش سدی محکم را در برابر لیبرال دموکراسی غرب بازی کند. این یکی از مسائل اساسی سیاست خارجی ایران و همچنین یکی از ارکان ساختار امنیتی ایران در منطقه‌ی خاورمیانه است.

۴- استراتژی دفاع - تهاجم ایدئولوژیک

رویکرد مجموعه‌ی امنیتی بوزان ضمن پذیرش بازیگر اصلی بودن دولت در نظام بین‌المللی، بر نقش الگوهای دوستی و دشمنی در تشکیل مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای تأکید می‌کند. نکته حائز اهمیت این است که مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای وقتی از دریچه‌ی امنیت نگریسته شوند منطقه می‌باشند، ولی ممکن است از زوایای دیگر منطقه نباشند. در تعریف بوزان و ویور از یک مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای، «امنیتی کردن» و «غیر امنیتی کردن» نقش اصلی را ایفا می‌کنند. به تعبیری اگر چند بازیگر دولتی، حوادث و تحولات مشترکی را امنیتی می‌کنند بدان معناست که در یک مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای واقع شده‌اند. به نوشته‌ی بوزان و ویور، مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای مجموعه‌ای از واحدهاست که در آن‌ها فرایندهای عمده‌ی امنیتی کردن و غیر امنیتی کردن یا هر دو آن‌ها، آن اندازه در هم تنیده شده‌اند که مشکلات امنیتی واحدها عقلاً جدای از یکدیگر نیست (قهرمان پور، ۱۳۸۵: ۱۸۶). این روند در رابطه‌ی بین ایران و سوریه صدق می‌کند به گونه‌ای که مشکلات اساسی در هر کدام از این کشورها در سیاست داخلی کشور دیگر نیز تأثیرگذار است، به نحوی که در جریان بحران سوریه، ایران با وجود مشکلات عمده‌ی اقتصادی، سیاست خود را در قبال سوریه بدون تردید اجرا می‌کرد. این امر در استراتژی دفاع - تهاجم (که ریشه در روابط تاریخی بین دو کشور دارد) به وضوح پیداست. استراتژی دفاع - تهاجم ایدئولوژیک، استراتژی‌ای است که وضعیت پایدار ایران در مداخله‌ی سوریه را در معرض نمایش می‌گذارد و اساساً این نکته را متوجه نظام بین‌المللی می‌کند که ایران حضوری دائمی در سوریه دارد، چرا که بسیاری از کارشناسان معتقد بودند که حمایت ایران از دولت بشار اسد به صورت تدریجی کاهش خواهد یافت و ایران موضع خود را حداقل برای داشتن جایگاهی در حکومت جدید سوریه تغییر می‌دهد، اما ایران نه تنها حمایت خود را از سوریه کاهش نداده بلکه با حمایت همه‌جانبه‌ی خود همه را شگفت زده کرد، به طوری که حتی درصدد تغییر معادلات به نفع خود و دولت کنونی سوریه به رهبری بشار اسد است.

ایران در استراتژی دفاع-تهاجم، همزمان حالت دفاعی و تهاجمی بکار می‌گیرد، تا اینکه بتواند با حفظ حکومت سوریه، امنیت خود را نیز بیمه کند، به این صورت ایران از اتخاذ دفاع همه‌جانبه و منفعل در برابر هجوم سخت‌افزاری و نرم‌افزاری غرب خودداری می‌کند، در عوض همزمان با اتخاذ حالت دفاعی و تبدیل کردن سوریه به یک سد دفاعی محکم، با توجه به موقعیت ژئوپلیتیک و استراتژیک سوریه، سیاست‌های تهاجمی خود را نیز به صورت غیر مستقیم به کار می‌بندد تا بتواند از هزینه‌ی سنگین دفاعی خود بکاهد.

ایران سعی دارد که با اتخاذ این استراتژی، از تبدیل شدن سوریه به عراق، که به راحتی و بدون هیچ‌گونه توان دفاعی مورد هجوم غرب قرار گرفت، جلوگیری کند. «نوام چامسکی»^۱ قبل از وقوع جنگ اخیر عراق در مقایسه میان عراق و کره شمالی می‌گوید:

«به نظر می‌رسد به واسطه‌ی بی‌دفاع بودن عراق، تهاجم به این کشور با موفقیت انجام می‌شود، اگر کره‌ی شمالی و عراق را با هم مقایسه کنیم، عراق بی‌دفاع‌ترین و ضعیف‌ترین رژیم منطقه است در حالی که یکی از مخوف‌ترین دیکتاتورها در آنجا حکومت می‌کند در مقابل؛ کره‌ی شمالی یک تهدید به حساب می‌آید و به یک دلیل ساده به آن حمله نمی‌شود زیرا کره‌ی شمالی از یک عامل بازدارنده‌ی قوی برخوردار است یعنی توپخانه‌ی عظیمی که سؤل را هدف گرفته است. در صورتی که آمریکا به این کشور حمله کند، کره‌ی شمالی می‌تواند قسمت زیادی از کره جنوبی را نابود کند، به عبارت دیگر آمریکا به کشورهای دنیا می‌گوید: که «اگر بی‌دفاع هستید ما هر زمان که دلمان بخواهد به شما حمله می‌کنیم و اگر سدی دارید ما عقب‌نشینی می‌کنیم» (کیانپور، ۱۳۹۱: ۲).

به این ترتیب ایران سعی دارد که دولت کنونی سوریه را قدرتمند نگه دارد تا بتواند در عین ایجاد یک حفاظ امنیتی بتواند، تهاجم ایدئولوژیک خود را تقویت کند.

آنچه که قابل مشاهده است اینکه حمایت ایران از سوریه در راستای ایجاد یک حفاظ امنیتی نتیجه داده است، بر اساس نظرات بسیاری از تحلیلگران آمریکایی، آمریکا توان حل مسأله‌ی سوریه را ندارد. جورج فریدمن،^۲ رئیس و بنیانگذار اندیشکده‌ی «استراتفور» معتقد است است که ایالات متحده و متحدان اروپایی آن، نیروی لازم برای پایان دادن به خون‌ریزی‌ها در سوریه را ندارند. اگر برای انجام این کار تلاش کنند، صرفاً مسئول خون‌ریزی‌های بیشتر بدون دست یافتن به هیچ هدف راهبردی خواهند بود. جاهایی هست که باید به جنگ با آنها رفت،

1. Noam Chamsky
2. George Friedman

اما تعداد آن‌ها باید اندک باشد و از اهمیت بسیار زیادی برخوردار باشند. اهمیت خون‌ریزی‌ها در سوریه، برای ایالات متحده بیشتر از اهمیتی که این موضوع برای خود سوریه‌ها دارد نیست (فریدمن، ۱۳۹۲: ۱).

«زبینو برژینسکی»^۱، استراتژیست آمریکا و مشاور امنیت ملی این کشور بین سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۱ طی اظهارنظری در مجله‌ی تایم معتقد است که «جنگ گسترده‌تر در منطقه منجر به درگیری مستقیم آمریکا و ایران می‌شود؛ این درگیری به طور بالقوه عملیات نظامی بزرگی برای آمریکا است. رویاروی ایران-آمریکا که به بحران سوریه مرتبط است، می‌تواند این درگیری را حتی تا افغانستان گسترش دهد. روسیه از درگیر شدن مجدد آمریکا در خاورمیانه بهره‌مند می‌شود. چین از ایجاد بی‌ثباتی در منطقه توسط آمریکا رنجیده خاطر می‌شود چون پکن به دسترسی ثابت به انرژی خاورمیانه نیاز دارد» (برژینسکی، ۱۳۹۲: ۳). در واقع این امر حکایت از اقدامات حمایتی قدرتمندانه‌ی ایران از سوریه دارد و همچنین بیانگر ناتوانی آمریکا از مداخله‌ی نظامی مستقیم در سوریه و چرخش دادن حکوت این کشور به سمت لیبرال دموکراسی است.

استراتژی دفاع - تهاجم که راهبرد ایران در قبال سوریه در خلال اتفاقات اخیر را تشکیل می‌دهد، شامل اتخاذ چند تاکتیک در سوریه است که ایران سیاست‌های خود را بر این استراتژی سامان می‌دهد:

ایجاد گروه‌های شبه نظامی و آموزش نظامی - امنیتی نیروهای دولتی سوریه و ترغیب نیروهای حزب‌الله لبنان به دفاع از سوریه که همراه با ارتش سوریه در مقابل تروریست‌ها (که از حمایت کشورهای غربی برخوردارند) می‌جنگند. «علیرضا نادر» در مصاحبه‌ای با مؤسسه‌ی رند می‌گوید:

«حکومت سوریه بخش مهمی از جبهه‌ی مقاومت در برابر اسرائیل است و در صف مقدم جبهه‌ی جنگ ایران با آمریکا قرار دارد. برخی از مقامات ایران، حمایت بی‌چون و چرایی نظام از رژیم اسد را زیر سؤال برده‌اند، اما به نظر می‌رسد که جمهوری اسلامی سیاست حمایت همه‌جانبه را در پیش گرفته است. ایجاد نیروهای شبه نظامی در سوریه بر پایه‌ی مدل بسیج ایران، این امکان را به حکومت ایران می‌دهد تا بعد از سقوط اسد و در دوران حکومت سنی آینده نیز به اعمال نفوذ در این کشور پردازد. مهم‌تر از همه اینکه، ایران می‌تواند روند تجهیز حزب‌الله را از طریق سوریه ادامه بدهد» (نادر، ۱۳۹۲: ۱).

ایجاد گروه‌های شبه نظامی در سوریه در راستای استراتژی دفاع-تهاجم است که همزمان نقش دفاعی و تهاجمی خود را به نمایش می‌گذارد و از منظر نادر حتی می‌تواند در آینده‌ی سیاسی سوریه در صورت سقوط بشار اسد نیز نقش ایجابی خود را بازی کند.

تأکید بر برگزاری انتخابات و همچنین تشکیل اجلاس‌ها و کنفرانس‌های متعدد در تهران در حمایت از دولت کنونی سوریه و همچنین ترغیب کشورهای عضو جنبش عدم تعهد در حمایت از دولت بشار اسد آن‌هم در حالی که اساساً انتخابات حربه و تاکتیکی است که خود کشورهای غربی برای تبلیغ دموکراسی مورد نظر خودشان به کرات آن را در بوق و کرنا می‌کنند و انتخابات ریاست جمهوری سوریه نیز در همین راستا با قوت اجرا شد.

دامن زدن به نفرت اعراب از آمریکا و اسرائیل در قبال بحران سوریه که دارای صبغه‌ی تاریخی است. زینبو برژینسکی در مصاحبه‌ای با مجله‌ی تایم حول بحران سوریه و احتمال مداخله‌ی نظامی آمریکا در سوریه می‌گوید:

«مداخله‌ی آمریکا صرفاً افراطی‌ترین عوامل این فرقه‌ها را علیه آمریکا بسیج می‌نماید و این خطر را ایجاد می‌کند که این درگیری به مناطق همسایه سرایت کند و اردن، عراق، و لبنان را به آتش بکشد. این خطر به دلیل بمباران اخیر پایگاه‌های تسلیحات سوریه توسط اسرائیل تشدید شده است. این حملات، صرف نظر از دلیل‌شان، به بعضی از اعراب این حس را منتقل می‌کند که یک توطئه خارجی علیه آن‌ها وجود دارد. این تصور در صورتی تقویت می‌گردد که آمریکا وارد این مبارزه شود، چون این امر حاکی از اتحاد بالفعل آمریکا-اسرائیل- و عربستان سعودی است که به نفع افراط‌گرایان است» (برژینسکی، ۱۳۹۲: ۱).

استفاده از تاکتیک پدافند غیرعامل در قبال سوریه. «امروزه کشورهای طعم خرابی و خسارت ناشی از جنگ را چشیده‌اند، جهت حفظ سرمایه‌های ملی و منابع حیاتی خود توجه خاص و ویژه‌ای به دفاع غیرعامل نموده و در راهبرد دفاعی خود جایگاه والایی برای آن قائل شده‌اند. نمونه‌ی بارز آن کشور کره شمالی است که با اتخاذ سیاست و استراتژی تمرکززدایی، اقدامات بنیادی و اساسی جالب توجهی اتخاذ نموده و جوهره و ثقل اصلی آن، اقدامات دفاع غیرعامل و ملاحظات جدی دفاعی، امنیتی و اقتصادی در ساخت و احداث مراکز حیاتی از قبیل متروی پیونگ‌یانگ با عمق ۹۵ الی ۱۰۵ متر مقاوم در برابر سلاح‌های متعارف و غیرمتعارف، احداث مجتمع‌های بزرگ و زیرساخت‌های حجیم کلیدی و توجه به ساخت و احداث مراکز حیاتی و حساس به صورت کوچک و پراکنده نمودن آن‌ها در اقصی نقاط کشور، احداث

تونل‌های عظیم زیرزمینی، ایجاد صدها بندر کوچک با ظرفیت بارگیری یک تا دو کشتی در طول سواحل کشور، احداث جاده کمربندی با تونل‌های زیرزمینی در مرزها برای تسهیل نقل و انتقالات نظامی، احداث سد بزرگ نامپو در نزدیکی مصب رودخانه‌ی «دوونگ کنگ» در حاشیه‌ی سواحل غربی کره‌ی شمالی با استفاده‌ی دو منظوره‌ی اقتصادی و دفاعی سلاح آب بوده است» (کیانپور، ۱۳۹۱: ۲). در سوریه نیز ایران با استفاده از اقدامات پدافند غیرعاملی سعی در تقویت مواضع دفاعی سوریه دارد. یکی از عواملی که باعث شکست یک کشور و همچنین مورد تهاجم واقع شدن آن می‌شود، زیان‌های اقتصادی و همچنین نرخ تورم و کاهش ارزش پولی آن کشور است که منجر به فلج شدن شریان‌های حیاتی اقتصادی آن کشور می‌شود و حمایت ایران از پول ملی آن کشور و همچنین کمک‌های مالی ایران به سوریه در تأسیس ساخت‌های زیربنایی آن می‌تواند از جمله اقدامات پدافند غیر عاملی ایران در سوریه به شمار آورد.

اتحاد و نزدیکی بیشتر با چین و روسیه که می‌تواند سیاست تهاجمی-دفاعی تمام عیاری هم در قبال آمریکا باشد و به نظر می‌رسد که ایران این تاکتیک و استراتژی را با جدیت دنبال می‌کند. «جیمز اف جفری»^۱ سفیر اسبق آمریکا در عراق و عضو اندیشکده‌ی واشنگتن می‌گوید:

«روسیه و چین می‌توانند به یک تاکتیک دیگر هم متوسل شوند: اتحاد بیشتر با ایران و تحکیم هر چه بیشتر کارزار ضد آمریکایی ایران. برای مثال چین می‌تواند کاهشی که اخیراً در خرید نفت از ایران داشته را افزایش دهد و بدین وسیله تحریم‌های آمریکا بر ایران را به چالش بکشاند. روسیه هم می‌تواند در تصمیم خود مبنی بر ندادن تجهیزات هوایمایی به ایران بازبینی کند و از این راه به ایران کمک کند تحریم‌ها را دور بزند و از دام آن بگریزد» (جفری، ۱۳۹۲: ۱).

به این ترتیب آشکار می‌شود که ایران برای حفظ ساختار امنیتی خود فقط به دفاع صرف در قالب ارسال تجهیزات نظامی برای سوریه عمل نمی‌کند بلکه سیاست‌هایی را اتخاذ می‌کند که اساساً همزمان هم حالت دفاعی خود را داشته باشند و هم دارای کارکردهای تهاجمی باشند و به کارگیری همین راهبردهاست که توان ایران را در حمایت همه جانبه از دولت کنونی سوریه بالا برده است.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، روابط امنیتی ایران و سوریه با استفاده از نظریه‌ی امنیت منطقه‌ای باری بوزان مورد بررسی قرار گرفت. چرا که روابط امنیتی بین ایران و سوریه نه با رویکردهای دولت‌محور و نه با رویکردهای جامعه‌محور، بلکه با تلفیقی از این دو رویکرد است که مکتب کپنهاگ این سطح تحلیل را فراهم می‌کند. بعد از تبیین رویکرد کپنهاگ به مسأله‌ی امنیت منطقه‌ای، نگاه ایران به منطقه‌ی خاورمیانه با رویکرد مجموعه‌ی امنیتی بوزان تجزیه و تحلیل شد. شاید هیچ‌کدام از کشورهای عربی که در چند سال اخیر دچار تحول ساختاری شده‌اند به اندازه سوریه دارای اهمیت راهبردی و ژئوپلیتیک نباشند. آنچه که کشور سوریه و اتفاقات درون آن را از بقیه‌ی کشورهای عربی متمایز می‌کند، همین دو عامل و همچنین نزدیکی و اهمیت این کشور برای ایران است که بازیگران فرامنطقه‌ای را نیز به این کشور کشانده است. قرار گرفتن سوریه در مرز با حزب‌الله و همچنین اسرائیل، و البته قرار گرفتن پایگاه‌های نظامی روسیه در بندر طرطوس عوامل دیگر اهمیت سوریه به عنوان یک کشور استراتژیک برای قدرت‌های غربی است که منجر به ایجاد جنگ سرد بین روسیه و آمریکا شده است.

سوریه برای ایران به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای به لحاظ امنیتی دارای اهمیت فراوانی است که ناشی از روابط دیرینه و تاریخی این دو کشور و همچنین تنظیم سیاست خارجی دو کشور در قبال اسرائیل می‌باشد و همین عامل اخیر زمینه‌ی نزدیکی ناسیونالیسم عربی موجود در سوریه و هویت ایرانی-اسلامی کشور ایران را فراهم کرده است. دغدغه‌های امنیتی بین دو کشور اساساً دارای ماهیت غیرنظامی بوده و براساس سیاست خارجی دو کشور بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران ساختار بندی شده است. در این راستا چهار عامل کلیدی زمینه‌ی امنیتی شدن رابطه‌ی بین دو کشور را فراهم کرده است:

* عملکرد سوریه به عنوان سد نفوذ سیاست‌های آمریکا علیه ایران در خاورمیانه؛

* هم‌مرز بودن این کشور با حزب‌الله و اسرائیل؛

* قرار داشتن به عنوان تلافی‌گاه نزدیکی ناسیونالیسم عربی و ایرانی-اسلامی؛

همچنین کاربست استراتژی دفاع - تهاجم ایدئولوژیک ایران در سوریه، که عامل اخیر در بحران سوریه برای حفظ امنیت جمهوری اسلامی ایران و جلوگیری از دستبرد منطقه توسط غرب نقش کلیدی دارد. همین عوامل سبب شده که ایران در قبال بحران سوریه سیاست رویکرد حمایت همه‌جانبه را اتخاذ کند.

منابع

الف) فارسی

- آجورلو، حسین، (۱۳۹۰)، «تحولات سوریه؛ ریشه‌ها و چشم‌اندازها»، فصلنامه‌ی مطالعات خاورمیانه، سال هجدهم، پاییز، شماره سوم.
- ابراهیمی، نبی‌الله، (۱۳۸۶)، «تأملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاگ»، سیاست خارجی، شماره ۸۲
- اخوان کاظمی، مسعود، ویسی، سارا، (۱۳۹۱)، «علویان سوریه؛ از شکل‌گیری تا قدرت‌یابی»، فصلنامه‌ی علمی - پژوهشی شیعه‌شناسی، سال دهم، تابستان، شماره ۳۸.
- الزعبی، خیام، (۱۳۸۴)، «تجزیه و تحلیل روابط سیاسی سوریه و ایران ۲۰۰۴-۱۹۷۹»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه اصفهان.
- امامی، محمد علی، (۱۳۶۹)، «سوریه و عراق: دیروز و امروز»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۳۹.
- بوزان، باری، (۱۳۷۸)، مردم، دولت‌ها، هراس، ترجمه‌ی بی‌نا، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری، (۱۳۸۱)، «خاورمیانه: ساختاری همواره کشمکش‌زا»، فصلنامه‌ی سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ۳.
- بوزان، باری، (۱۳۸۵)، «مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل»، ترجمه‌ی رحمان قهرمان پور، فصلنامه‌ی امنیت، سال پنجم، شماره ۱ و ۲.
- حجت‌شمامی، رضا، (۱۳۹۱)، «جنگ حاکمیت و فراحاکمیت در سوریه»، پیام انقلاب، شهریور، شماره ۶۲.
- خانبلوکی، فرید، (۱۳۹۱)، «اهداف آمریکا در بحران سوریه»، پیام انقلاب، اسفند ماه، شماره ۶۸.
- خدوری، ولید، (۱۳۷۸)، «ناسیونالیسم عرب و دموکراسی»، ترجمه‌ی محمد موسوی بجنوردی، مطالعات خاورمیانه، سال ششم، شماره ۳.
- داداندیش، پروین، کوزه‌گر کالجی، ولی، (۱۳۸۹)، «بررسی انتقادی نظریه‌ی مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای با استفاده از محیط امنیتی منطقه‌ی قفقاز جنوبی»، فصلنامه‌ی راهبرد، سال نوزدهم، شماره ۵۶.

- زیسر، آیل، (۱۳۷۴)، «سوریه و اسرائیل میان جنگ و صلح»، مطالعات خاورمیانه، شماره ۵.
- فرزندی، عباسعلی، (۱۳۹۱)، «اهمیت راهبردی سوریه برای ایران»، پیام انقلاب، شهر یور، شماره ۶۲.
- کرمی، جهانگیر، (۱۳۸۴)، «محیط امنیتی خاورمیانه و سیاست دفاعی ایران»، فصلنامه‌ی سیاست دفاعی، سال سیزدهم و چهاردهم، شماره ۵۲ و ۵۳.
- لطفیان، سعیده، (۱۳۸۷)، «ایران و خاورمیانه: انتخاب‌های دشوار و موضوعیت واقع‌گرایی»، فصلنامه‌ی سیاست، مجله‌ی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، پاییز، شماره ۳.
- محمدی، مصطفی، (۱۳۹۱)، «مثلث ایران، روسیه و چین در بحران سوریه»، پیام انقلاب، دی ماه، شماره ۶۶.
- مزاحم، هیثم، (۱۳۷۸)، «مقاومت در جنوب لبنان؛ قطعنامه‌ی ۴۲۵ حزب‌الله و سوریه»، ترجمه‌ی حجت رسولی، مطالعات خاورمیانه، شماره ۱۸.
- نصری، قدیر، (۱۳۸۴)، «تأملی روش‌شناختی بر مکتب بافتار منطقه‌ای امنیت»، مطالعات راهبردی، (پاییز)، شماره ۲۹.
- نقیب‌زاده، احمد، (۱۳۷۹)، «شیعه و منازعات سیاسی در خاورمیانه»، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴۷.

ب) انگلیسی

- Abdulhamid. A.(2004), "When Minorities Rule in the Middle East", Policy Watch, N. 933, the Washington Institute For near Eastpolicy.
- Goodarzi, J.(2009), *Syria and Iran: Diplomatic Alliance and Power Politics in the Middle East*, I. B. Tauris.
- Guibernau. M.(1996), *Nationalism: Nationalism and the Nation – State in the Twentieth Century*, Cambridge, Polity Press.
- Prados, A & Sharp. (2005), *Syria: Political Conditions & Relations with the United State after the Iraq War*, Congressional Research Service, CRS Report for Congress.
- Seale. P. (1990), *Asad; The Struggle for the Middle East*, University Of California Press.
- Tibi. B. (1990), *Arab Nationalism: A Critical Enquiry*, Translated by Marion Farouk, - Sluglett & Peter Sluglett Macmillan.

- Van Dam. N. (1996), *The Struggle for Power in Syria*, NewYork, ST, Martin's press.
- Harik. J.(1997),” Syrian Foreign Policy and State / Resistance Dynamics in Lebanon”, in Studies on Conflict and Terrorism. Vol. 20, No.3.
- Hirst. D.(1979), The Guardian, June 26.
- Shapira. S.(1988), “The Origins of Hizballah”, In the Jerusalem Quarterly: No: 46.
- Wilson, S. (2004), “Syria’s Ba’thists Under Siege”, Washington post, September 24.
- Pradhan. P. K. (2012), “GCC and the Syrian Crisis”, Institute for Defence Studies and Analyses, June 21.
- Rabinovich. I. (2012), “Israel’s View of the Syrian Crisis”, Saban Center Analysis Paper Series, Number 28 of 29. November 26.
- Simon. A. (2012), “Arming Syria's Rebels: The Strategic and Humanitarian Imperative”, New atlanticist: policy and analysis blog, November 09.

ج) منابع اینترنتی

- <http://eshraf.ir/index.php/top/3497--lr>. Nov 2012
- <http://eshraf.ir/index.php/political/3498-1392-02-07-09-40-47.sep> 2012
- <http://eshraf.ir/index.php/top/3560-intervention-will-only-make-it-worse>. Oct 2012
- <http://eshraf.ir/index.php/top/3552--l>. June 2012
- <http://www.military.ir/forums/topic/16709-%D8%AA%D8%A6%D9%88%D8%B1%DB%8C-%D8%A8%D8%A7%D8%B2%D8%AF%D8%A7%D8%B1%D9%86%D8%AF%DA%AF%DB%8C/> 8 August 2011